

بسیارند و کسی را که درخت انکو و بقصد شرب می‌کارد و کسی را که می‌اشربان همیشه و سلب فلان
 و فرشته از او کسی که انرا می‌خورد و کسی که بهای انرا صرف خویش خود نماید و بر دارنده انرا
 و کسی را که بچند او برهنه دارد و فرمود است کسی که می‌اشرب شرابان میشود قبول نمیشود نماز
 او تا چهل روز و او که می‌برد و در شکم او چیزی از شراب نیاید بر خدای تعالی لازم است که بخورد
 او ده روز ضمانت شرب نشا و از آن عبارت از این است روز خبانت و این از فرج زنان
 زاینه بر جای جمع می‌نماید انرا در ده یکای روزی که چون اهل دروغ نشسته شوند انرا بجای این
 بیاشامند و گذاشته شود بسبب ان جمیع پنج درشکهای ایشان است و پوستهای بدنشان
 و هفتی که گرامت از روی چهار پان و نهی کرده است از آنکه بگوید شخصی شخصی که او چو
 و حیوه فلان یعنی منم خورد بر نفی چیزی بر این وجه که بگوید که من چنین است نزدیک تو
 و نزدیک فلان و نهی کرده است از سخن کردن در روز اینه در وقتی که خطیب بخواند خطبه
 پیام داشته باشد هیچ کرده است از آنکه فرود را کار فرمایند تا ندانند که روز دو را و چند
 پنجاه اول فراموش و او باید کرد و بعد از آن باید کار فرمود و هفتی کرده است از آنکه نکند تا باید
 در رفتار خود و بطرفی از باب نیک راه و وقت فرموده است پیغمبر صلی الله علیه و آله که
 کسی که کار یک او را پیش آید که از جانب شرع بخورن بان نشد باشد یا سه شوی دست دهد
 او را بواسطه نوس خدای تعالی از آن اجتناب نماید حرام می‌کند خدای تعالی او را فرود
 را او بمن پیش او را از فرج اگر که عجلت از روز اعمال با او نشاء قطع اجال است و فاع
 میکند با او آنچه را و وعده کرده است در کتاب خود جانی که فرمود است من خاف مقام
ربه جنتان یعنی از برای کسی که برسد از وقت پروردگار خود که بندگان خود را ایجاد
بل بر او امید دارند با از ایشان نزد پروردگار خود گمانا کردار خود را بر عن رساند علی الخلد
لقیبت و در پیش ماده است همیشه عد و هشت هیم که یکی را بسبب ان نوع عا و در
نشو و نشینی و دیگر را بسبب پیام با اعمال صالحی و کردار نیک با دیگر را بسبب اعمال صالحه و

در کتاب
 در کتاب
 در کتاب

من النار الا ان يتوب ويرجع ونهى عن الغيبة وقال صلى الله عليه واله من اغتاب امر مسلما
بطل صومه ونقص وضوئه وجاء يوم القيمة نفوح من فيه را بحة انق من الجيفة ينادى به اهل
الموقف وقال صلى الله عليه واله من ذرفت عيشاء من خشية الله كان له بكل فطره من ربه عو
قصر الجنة مكلل بالدر واليواصر فيها لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر
قال صلى الله عليه واله لا تصغروا شيئا من الشرا وان صغرت اعينكم ولا تكثروا الخير وان كثرت
اعينكم وقال صلى الله عليه واله لا يكفر مع الاستغفار ولا يصغر مع الاصرار وشكرا
مجز نظام دشمنان غاروشش نمايش و انجام ان نمايش در و شيش بپايش اول نمايش
كلام حضرت امير عليه السلام انك نهى كه فرماست سو خدا صلي الله عليه واله از خود ديني
در حال جنابت بواستد انكه مورد شرفست و در وقت ميثاورد و نهى كه فرماست ذكر وقت ناخنها بند
و فرموده است كه مكر دانيد سجده ها و ازاها خود مكرانكه بگذاريد و ان در وقت نماز و نهى كه
است انكه بول كند شخصي زير درختان ميوزار يا در پناه چاه ها ني كه راه و محل عبور مردم
است و نهى كه ده است انكه بول كند شخصي عود او پيدا باشد بجانب فرج او يا باه و
است كه هرگاه داخل طهارتخانه شوند يا بد كه از حيث قبله بپايش بگردند و چنان مكيد
كه در كعبه باشد يا پشت قبله و نهى كه فرماست انكه داخل شود شخصي در سوم برادر
مؤمن خود بر ايز و خبر كه ازاها نمايد خويش چيز نو كه ديگري در مقام خريدن ان دوامده است
يا فرجش چيزي بيشتر كه فرار خريد يا بغير از شخصي بگرفته است و نهى كه فرماست از سخن
كردن ديپا هنگام مجامعت و فرموده است كه كسي فرزندانان با هم بپرسد و نهى كه ده ازانكه
نقار غير شوهر خود يا كچه كه محرم او نباشد سخن كند يا ده بپرسد كه تا چاه باشد يا
نكاه بان و نهى كه ده است از خوردن و آشاميدن در ظرف طلا و نقره و نهى كه ده است از انرا
پوشيدن حرد پيا و حج و اما زنا از حرجي نيست از پوشيدن آنها و فرموده است صلي الله
عليه واله كه لغت كرده است از رخت خود دور داشته است حضرت عورت شراب را و كسيكه شراب

نيز بانها منصف شوم والله المأبى واليه المآل كان **محمد سى** امره غايب شدا انت دستك
 كه متصل شدا است شيخ صدق ثقة الاسلام محمد بن بابويه فحق از خزوه بن محمد بن احمد بن
 محمد بن بد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب عليه السلام كه گفت روايت كرده است بن ابي
 الله عبد القدر بن محمد بن علي بن ابي بكر كه گفت بن ابي عبد الله محمد بن كويلى جو مشهور كه گفت
 بن شبيب و افدا كه گفت روايت كرد بن حسين بن ابي امام بن ابي ناطق امام جعفر صادق عليه
 السلام ان ابا عبد الله كوار خوك صلوات الله عليهم اجمعين امام ازامير المؤمنين علي بن ابي طالب
 عليه السلام كه قال نوى رسول الله صلى الله عليه وآله اكل على الجنابة فانه يورث الفقر و نهى
 عن غسل الاطراف بالاسنان قال لا تجعلوا الساجد طرفا حتى يضاوا فيها كفين و نهى
 احد تحت شجره مشرق او على فارة الطريق نهى ان يقول الرجل فربنا يا ذا الجلال و الاكبر قال اذا
 دخلتم العائظ فنجتوا الفلاة و نهى ان يدخل الرجل في سواد اجناب المؤمنين و نهى ان يكسر الكلام عند
 الجماعة و قال من يكون خرس الوالد نهى ان يكلم المرأة عند خمر و غيرها و غيره محرم منها اكثر
 من حركات ما لا بد لها منه و نهى عن التبرع ابنة الذهب و الفضة و نهى عن لبس الحرير و الدسليج
 و الفرس للرجال و اما النساء فلا يرون قال صلى الله عليه وآله لعن الله المجر و عاصرها و عارها
 و شارها و سافرها و بايعها و مشربها و اكل منها و حاملاها و المجرية اليه قال صلى الله عليه وآله
 من شربها لم يقبل له صاوة اربعين يوما و ان مات في بطنه شيء منها كان نصيبا على الله ان يقبضه
 من بطنه خيال و هو صد اهل النار و ما يخرج من فروج الزناة فيجمع لك في قدر جهنم فليس
 اهل النار فيصيرها في بطونهم و الجلود و نهى عن ضرب جوف البهايم و نهى ان يقول الرجل للرجل
 لا جونتك و جنة فلان و نهى عن الكلام يوم الجمعة و الامام بخطبه نهى ان يستعمل الجير في
 ما هو دنه و نهى ان يخال الرجل في مشبه و قال صلى الله عليه وآله من عرضت له فاحش او سوء
 فاجنبها من مخاض الله عز وجل حرم الله عليه النار و امته من الفرج الاكبر و الجحيم و ما وعده
 كاهن فوله تعالى و اخاف مقام ربهم و نهى ان يمشى من حرام ملاءمة غيره يوم الجمعة

كتاب
 جامع
 في
 احكام
 النساء
 و
 الاطراف
 و
 غيرها
 من
 احكام
 الدين

که عکس پیدا شد سبیل الی الشباب فذکره اشهری الی من الریح السبیل یعنی آید به جوانی
هست که بدست توانیم او در هر شب با دکان خوش بپنداریم از دست نزد من از شرع بیکوی خوشگوار
و میتواند بود که همان در معنی خود مستعمل باشد معنی توجیه و حایر یعنی محاسن و خوبیا الی
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و زین التوریه رین یفتح دال و کسر را بر بی نقطه صفت
از در یفتح نال و را که بمعنی وسیع و چرخ است فقبض المویسر ثابیر من تحت تخت پذیرضه فخذ به و سوا
بود که راجع بموسر باشد یعنی موسر جمع که درخت خود را در درختهای خود در آورد تا بر
موسر الاصول شود و میتواند بود که راجع بمعشر باشد یعنی موسر رخت خود را که وقت نشستن
موسر بر درختهای او در آورده بود از درختهای او بر آورده و جمع نمود تا چرخ کبر ذنوب و من در
تخت فخذ به بر تخت بر اول بمعنی استناب من زاید است چه بمعنی خود چنانچه ظاهر است موافقت
بان حمل ندارد و بر تخت بر ثانی از برای بنای غایت است و معنی خود مستعمل و لیکن ظاهر است
که معنی مذکور راجع باشد بموسر چنانچه مرشدانست قول حضرت که گفت آن بوسخ بنیاد
چرا که غرض از این کلام ملامت شد بدست مر مخاطب تا او بتباید بر آن که خوف مذکور کنجا
ندارد و ظاهر است که اگر رخت موسر در درختهای موسر در آورده بوده است کنجا پیش تر برین
بود است پس نیت و ملامت مذکور است نیت شدات و فریبنا بر نیت کل جمع مراد بقرین شیطا
یعنی بدستی که مر شیطا نیست که اغوا می کند و بدست در نظر من خوب است نماید تا بعمل آید
مستو ملامت شوم و خود را در کسوت بپوشانم و تا از آن اجتناب نمایم و از اجزای محرمانم
و این فعل شیطانی که از من فحش است تو سفره از جمله اغوا و راه بیدار او بود مثل قد جعلت لخص
ملکی یعنی در مقابل آنچه از من نسبت با و صادر شد نصف مال خود را با و دادم تا اندازد خاطر
او بشود و نفس من از جری بود باشد که دیگر این قسم عملی از او فرستند قال اخاف ان یخذ
ما دخلت به منو شبرم که آنچه از کبر و غرور و بزرگی انداختن بر مردم و خصیصه داشتن فقر
و بنا بر اخلاق و غیره که از لوازم ثمول و مالدار است در ثواب جمع است در نفس من و زاید است

مومنین رسول الله صلى الله عليه وآله نفي التوب فجلس الى رسول الله صلى الله عليه وآله
 فجاء رجل معسرين التوب فجلس الى جنب المومنين فجلسوا من تحت فحدث فقال له رسول
 الله صلى الله عليه وآله اخفان بمسك من قمره شيء قال لا قال اخفان بصيد من غنك
 شيء قال لا قال اخفان بوسع شياك قال لا قال فاحملك على ما صنعت فقال يا رسول
 الله ان لي ثوبين ثوب في كل شيء وثوب في كل حين وقد جعلت له نصف مالي فقال
 الله صلى الله عليه وآله ان قبيل قال لا فقال له الرجل لم قال اخاف ان يدخلوا ما دخلك
شرح كلام مجرور ضمير **دینش** پیش **اول خلاصه** کلام امام علیه السلام
 انکه آمدند ما الداری پیش سو خدا صلی الله علیه وآله ریخت پاکیزه پوشید بود و نیز پیش
 نشست پس از آن مرد مغلیه که ریختا در کین بود در آمدند در پناهوی او قرار گرفت چون مرد ما
 بران مطلع شد خست خود مراجع کرده بر پناهای خود در نهاد که بر ریختا و نمود حضور رسا
 صلی الله علیه وآله از سلامت با و خطاب کرده فرمودند نرسید که چیزی از قرون چیزی
 او دامن که پوشون گفت نه فرمودند نرسید که از غنا و ثروت تو چیزی باو عاید کرده گفت نه
 نرسید که ریخت تو چیزی کن شود گفت نه فرمودند پس چیزی را بر پناه نشد که خاطر او را از دور
 گفت او سو خدا بد شو که مرا امر ایست که در نظر من هر چیزی از پند و خوب و ایست
 و هر خوبی را هیچ میسازد و بد و ایست و من از لعین بناختی که با عوا او از من فر
 نصف مال خود را با و دادم پس سو خدا صلی الله علیه وآله بان مرد مفلس گفت قبول
 میکنم از او آنچه با زاه کنر خاطر که از او بنور سپید میدهد گفت نه ان مرد مالدار گفت
 چرا گفت میترسم که از آنچه بگر و غرور که در نفس تو آمده است که باعث اقدام با من عمل شدند
 نفس من نیز در اید **شرح** و جلس الى رسول الله صلى الله عليه وآله الى دوابه فخره
 ما معنی مع است چنانچه در باب دیگر که من انصای الى الله بنابر آنچه بعضی مفسرین گفته اند بر این
 وجه است یا فخره است یا معنی عند است چنانچه در این بیت که شعر یکی از فخری است واضح است

شرح کلام مجرور
 ضمیر دینش پیش اول خلاصه کلام امام علیه السلام
 آنکه آمدند ما الداری پیش سو خدا صلی الله علیه وآله ریخت پاکیزه پوشید بود و نیز پیش
 نشست پس از آن مرد مغلیه که ریختا در کین بود در آمدند در پناهوی او قرار گرفت چون مرد ما
 بران مطلع شد خست خود مراجع کرده بر پناهای خود در نهاد که بر ریختا و نمود حضور رسا
 صلی الله علیه وآله از سلامت با و خطاب کرده فرمودند نرسید که چیزی از قرون چیزی
 او دامن که پوشون گفت نه فرمودند نرسید که از غنا و ثروت تو چیزی باو عاید کرده گفت نه
 نرسید که ریخت تو چیزی کن شود گفت نه فرمودند پس چیزی را بر پناه نشد که خاطر او را از دور
 گفت او سو خدا بد شو که مرا امر ایست که در نظر من هر چیزی از پند و خوب و ایست
 و هر خوبی را هیچ میسازد و بد و ایست و من از لعین بناختی که با عوا او از من فر
 نصف مال خود را با و دادم پس سو خدا صلی الله علیه وآله بان مرد مفلس گفت قبول
 میکنم از او آنچه با زاه کنر خاطر که از او بنور سپید میدهد گفت نه ان مرد مالدار گفت
 چرا گفت میترسم که از آنچه بگر و غرور که در نفس تو آمده است که باعث اقدام با من عمل شدند
 نفس من نیز در اید **شرح** و جلس الى رسول الله صلى الله عليه وآله الى دوابه فخره
 ما معنی مع است چنانچه در باب دیگر که من انصای الى الله بنابر آنچه بعضی مفسرین گفته اند بر این
 وجه است یا فخره است یا معنی عند است چنانچه در این بیت که شعر یکی از فخری است واضح است

اطلاع یافت گفت با هم صلح کنند که فتنه شما سهل است و قابلیت نزاع ندارند و ایشان جو
نگردند و گفتند حکم کن میان ما بر اینست که ما بغیر از آن راضی نیستیم و او میگوید که حضرت
امیر چون دیدند که میان ایشان سنا کاری نیست و در مقام تقسیم بر ایشان در آمد
دهم از آنچه در رضا بیخ فرصت آن دادند و بگذریم حساب سه فرصت چون ایشان از این ^{تقسیم}
منجبت یافتند فرمودند با ایشان نزدیکی از شما فرصت آن بر آورده بود و دیگری سه فرصت آن
گفتند بی گفتند نه ما شما مثل آنچه هر یک از شما خورده است با شما خورد گفتند بی گفت
نه هر یک از شما سه فرصت آن خورده است الا ثلثی گفتند بی گفتند نه و این حساب سه فرصت آن
از آنچه از نوشته خود بر آورده بودست فرصت خورده الا ثلثی و نه و این صاحب بیخ فرصت سه
خورده الا ثلثی و نه ما شما سه فرصت آن خورده است الا ثلثی و نه تا بی ماند از برای نوی
صاحب سه فرصت آن از آنچه از نوشته خود بر آورده بودست فرصت آن و نه از برای نوی صاحب بیخ
آن دو فرصت ثلثی پس او را در شمار دعوی آن چهار نفران شما خورد بود با از آن هر یک فرصت یک
پس حساب بیخ فرصت که در فرصت ثلثی از آن او خورده است که عبارت از هفت ثلث باشد هفت
در هر داده باشد و حساب سه فرصت آن که ثلث فرصت آن از او خورده بود یکدهم چاطع است
احتیاط کوی بد که امثال این قضایای غریب و احکام عجیب که از امیر المؤمنین علی علیه السلام
واقع شده بسیار است کتاب تهذیب الاحکام و کلینی و کتاب من لا یحضره الفقیه و یازده از
اشمال دارد و بعضی علما کتابی بزرگ در این باب نوشته اند که نهایت بسط دارد و من آن کتاب
در خواستان دیده ام در تاریخ نهضت هفتاد و دو واقعه حضرت بیوی صلی الله علیه و آله
حد بیست و نام ^{دولت} شد است بسند که متصل است بیخ بزرگوار محمد بن
کلینی از جمعی که از اصحاب طراز احمد محمد بن خالد که احوال ایشان سنی و کتافت از عثمان بن
از کینه که او را کرده از امام بیخ ناطق حیف بن محمد الصادق علیه السلام که گفت چاه و جل

فقال صاحب الثلثة ارغفة لصاحب الخمسة ارغفة افنهما نصفين يعني بينك وفان صاحب
المخسة لا بل ياخذ كل واحد من الترام على عدد ما اخرج من الزاد قال فاننا الى امير المؤمنين
عليه السلام في ذلك فلما سمع مقالتهما قال لهما اصطلحا فان فضيلتكما دبتة فقالا افصل بيننا
بالحق قال فاعطى صاحب الخمسة ارغفة سبعة وراهم واعطى صاحب الثلثة ارغفة ودها واحد
وقال لهما اليس اخرج احدكما من زاده خسة ارغفة واخرج الاخر ثلثة قال لا نعم قال اليس كل معك
امثل ما اكلنا فالانعم قال اليس كل كل واحد منكما ثلثة ارغفة غير ثلث فالانعم قال اليس اكلت
انت يا صاحب الثلثة او غفلة غير ثلث واكلت انت يا صاحب الخمسة ثلثة ارغفة غير ثلث
واكل الضيف ثلثة ارغفة غير ثلث اليس في ذلك يا صاحب الثلثة ثلث بغير ثلث من زادك
لك يا صاحب الخمسة خبثا وثلث واكلت ثلثة غير ثلث واعطى كما بكل ثلث وخبثا ودها
واعطى صاحب الترفيعين وثلث سبعة وراهم واعطى صاحب الثلثة ارغفة ودها واحد
محل يعني حكم نمود روزگار امير المؤمنين علي عليه السلام مباد و سرد که در سفر با هم رفت
بودند چون اراده خوردند غذائی با هم نمودند یکی از ایشان فرستاد از نوشته خود
اورد و دیگری سه فرستان پس ایشان را هکذا فرمودند و ایشان او را بر سفر
خود دعوت کردند و دعوت ایشان را اجابت کرد با ایشان بنان خوردند مشغول شدند تا چیزی از
نان مذکور باقی نماند پس چون نمان خوردند فارغ شدند از سفر و هکذا فرستاد از نان
ایشان خورده بود هشت مردم برورد و با ایشان داد پس رفتی که صاحب سه فرستان بود
گفت کفیفه که پنج فرستان بر آورده بود که این همه داد و قسم بر این کن بنام او و خود صاحب پنج
فرستان گفت نه بلکه کدام بعد نمانی که از نوشته خود بر آورد ایم در میگیریم یعنی پنج درم
من بر میدارم و نوشته هم برگرداوی گویند چون بنام ایشان بر سر این تقسیم نمان شد هر دو
مراضه خود را پیش حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام آوردند که بنام ایشان بر این حکم نمان
پس حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام چون سخن هر دو را شنید و بر حقیقت خصه ایشان

بسیار

کند صدق را مخصوص و بسیاری مثلا واجب بشود بر او تصد مخصوص همان دینار و حال آنکه
 خصوصیت مذکور در اینجا نیست قدری و در دینار این جهان در دینار نیز شرط نیست
 بواسطه آنکه متذکر در این فرض صدق بدینا خاص است نه نفس مخصوص هیچ شک نیست که تصد
 بدینا خاص قبل از تذکر جهان داشتند است بر ترك ان بی آنکه بتبدیل یا بدینا دیگر
 اگر فرض کنیم که کسی نفس مخصوص را تذکر کرده باشد مثل آنکه دیناری بر او واجب شده باشد
 که تصد کند تذکر کند که این واجب مذکور در او در ضمن فلان دینار خاص بعمل آورده بان صحیح
 خواهد بود به این معنی که صافست بر آنکه فعلش بر تركی الحید و جهان دارد و ان ترك
 مطلق است آنکه باید باشد قدری شرح گوید مصدق نام ظل و چند تذکره در جاه
 بر این وجه بر آید کرده است که جواب مذکور چنانچه مخفی نیست تا تمام است که بواسطه این باشد
 جمع که قابل بازوم جهان متعارف تذکر شده اند جهان ان ترك مطلق میخوانند در ماده
 مذکور فعل متذکر قبل از تذکر ترك مطلق در جهان ندارد بلکه ترك لالی بل در جهان
 دارد پیش بعضی مذکور عید هب ایشان وارد باشد با این باشد که در جهان مذکور من
 الخصوصی و چیز منع است چه خصوصیت در جهان مذکور بر تقدیر شدیم هیچ فعلی نیست
 و بی ملاحظه این نیز ثابت است در ماده مذکور من است الخصوصی متعارف تذکر واضح شده است
 پس بعضی وارد باشد الله اعلم بحقایق الامور حدیث است **بلسی** هشتم روایت
 شد است بسند که متصل است شیخ بزرگوار محمد بن یحیی کلینی از محمد بن یحیی از احمد بن محمد
 و علی بن ابی حمزه از پدر ابی بصیر از ابن محبوب که احوال ایشان در صد حدیث سیزدهم مذکور شد
 از عبد الرحمن بن الحجاج که گفت شنیدم از ابی بصیر که با صاحب خود حکایت میکرد و میگفت
 خضی ابی یوسف بن علی علیه السلام بین رجلین اصحابی فی سفر فلما اراد الغداء خرج احد
 من زاده خستار و غفتر و خرج الاخر ثلثة ارجع غفتر فتمرهما فامرهما بتبیل فدعوا الی طعامهما
 فاكل الرجل معهما حتى لم یبق شیء فغلبا فدعوا اعطاهما العنایة فاداهما ثم اكل من طعامهما

روایت است که در حدیث
 مذکور است که در حدیث
 مذکور است که در حدیث
 مذکور است که در حدیث

من و این هتک با خود بفرماید بر او از قول مذکور چیزی لازم نیست و تا آنکه بگوید خدا بر او است
 بنیاده رفتن بخانه او یا بگوید خدا بر او است این هتک و اگر فعل بنیاد بر این را
 بواسطه آنکه مختص در اینجاست بیان کرده است نذر مطلقا با آنکه بگوید الله علی الشیء
 بپایه نذر مطلقا با آنکه بگوید الله علی هتک کذا و کذا ان لم افضل کذا و کذا پس هر دو صحیح
 باشد معنی نخواهد بود که هم چنانچه اینجاست احتمال این دو معنی دارد که مذکور شد احتمال
 معنی دیگر نیز دارد و آن آنست که خواهی چه کنان لم افضل کذا و کذا مجموع هر دو نذر باشد یا هم
 و بنابر این اختصاص نداشته باشد مع فہام الاحتمال بطلان است و لکن اینجا عرض بناید
 متعلق بین پیغامی که سوگند بر آن میخورد خواه فعل باشد خواه نکرک میباشد در وقت سوگند
 خوردن رجحان بیشتر داشته باشد یا بحسب مثل غسل و زجر و در عرفه و نکرک خوردن
 چپ خوابیدن بعد از نماز صبح و امثال آن از افعال مستحبه و مکروهه یا محبت دنیا مثل پوشیدن
 لباس فاخر و خوردن طعام لذیذ و نکرک میباشند عجز و نجاست ذاتی و آنچه ما بدانند باشد
 یا آنکه مساوی الطرفین باشد یعنی فعل و نکرک آن دو مترتبه مساوی باشد و هیچ کدام بر دیگری
 رجحان نداشته باشد مثل افعال مکروهه و نکرک آن بحسب مساوی باشد و سوگند
 برای مکرر جوع یعنی بر فعلی که نکرک بر او رجحان داشته باشد مثل افعال مکروهه یا نکرک که فعل
 واجب باشد مثل امور مستحبه منعقد نیست و اگر او نکرک کرده در وقت سوگند رجحان خود یاد
 داشته باشد یا مساوی الطرفین باشد بعد از آن مروج شود و علمای ارضوان اقصی علیہم
 مروجیت مخالفت سوگند جایز است و اگر باز مروجیت مذکوره زایل شود بر حکم سوگند و نکرک
 واجب بر نکرک یا مساوی طرفین مروجیت عود نماید جایز و چون زایل شود واجب تمام متعلقند
 ایها همان حکم دارد بانه مشهور میان علمای اصحاب این است که نذر لازم است که متعلق آن رجحان
 و نظیری بحسب آن داشته باشد خواه فعل باشد مثل سنت و خواه نکرک باشد مثل مکروه پس نذر مباح
 صحیح نباشد مگر نکرک بعضی که نذر زایل بر او این حکم مثل میان دانسته اند کسی نگوید که کسی که نذر

منسوخ است
 در وقت سوگند
 نکرک یا نکرک
 در وقت سوگند
 نکرک یا نکرک

پس طعام او را بر خور و اختار کردند و این پنج فرسخ نان را بسیار دارند و احببند ای آنکه در
 آن نسوا درم در خرمشاور کز نه باشد بر روز و روزش باز برهزه رفتند چون شام
 شد طعامی که بدست خود ز کشته زین باره بودند پیش خود گذاشتند که بان افطار
 نمایند پس بعد طعامی از ایشان خواست همه بد و داده خوردیم چنان بدم بی اکفا کردند
 تا روز دیگرند ایشان بر همان سنت پرورده آن پیام نمود وقت افطار اراده صرف بقیه
 موثقی که داشتند نمودند که باز امیر بود ایشان و پیش طلبی که ایشان بر همان منوال
 روزها یکدسته ساول داشتند پس خبری که نازل شد این سوره را بر پیغمبر صلاوات الله
 علیه و آله امرونا اینجا هر چه کلام فاضل و بیادوی بود در نفس خود و اما استدلال بحدیث من
 نقل آن بطبع الله علی طبعه اگر بیانی نکند در انطباق آن بر مدعی مذکور شد نام شوهر آنست که
 خواهد کرد بر آنکه نذر مشروط مشروح نباشد چنانچه بعد صادق ظاهر میشود و شایان
 قابل نیستند پس آنچه جواب شما شود از آن جواب فایز می تواند بود با آنکه سید مرتضی علیه السلام
 چنانچه سید که نایب دفتوی خیر افاضت است و بعد از آن عمل نمایند چنانچه
 این اخبار بر او بحث می تواند شد حدیثی که بابی الصباح کافی و اینست که سید مرتضی نیز میگوید که
 از آن مستفاد میشود قابل است چه بازه بر این از آن تمام نشد که نام بدون عبادت که متعلق نذر
 چنانچه حتی که از برای انتهای غایت است شایان دارد و از آن معلوم نشد که چنین بود بگویم
 نذر نیست پس می تواند بود که نام بر آنجا نذر صحیح باشد بگویم معنی نذر است باشد
 مثل نذر شیطان و غیر آن و بسیار است که استدلال کنند بر مطلب مذکور که صحت نذر
 است بحدیثی که روایت کرده است از شیخ ابو جعفر طوسی علیه السلام از منصور حاکم از امام
 جعفر صادق علیه السلام که اذا قال الرجل علی الشیء اذین الله وهو محرم بینه او علی احدی کذا
 و کذا لم یس شیء حتی یقول الله علی الشیء اذین الله او یقول الله علی احدی کذا و کذا ان لم یفعل کذا
 و کذا یعنی اگر یکوید شخصی که بر من است پیاده رفیق بخانه خدا بصدایم بجا آوردی یا بر من اگر

سید مرتضی
 در جواب
 سید مرتضی

سید مرتضی
 در جواب
 سید مرتضی

پنجاه صاحب کتاب گوید چه بعد از اخبار اهل بیعت پیدا فرزند استند عاوا و انرا که بیدار
 که مفاد دعائی است که با و نسبت داده یعنی تدارک جوایش است که در این باب اشعاری باین
 نیست چه حکم نپایه بر این دلالت نکرده که این قول از ماد و سریم علیه السلام بعد از
 حمل او بر هم واقع بوده و از این نمی پشود که قبل از حمل از او تدارک واقع نشده بود است چنان
 خدای تعالی آنرا بختیست فرزند با و مشافاتی بندر صد کور که از زن واقع شده باشد تدارک
 چاه خیار مذکور بان نبوی که فرزند مذکور از این زن حاصل خواهد شد و بر نقلی عام
 او با آنکه فرزند از او در وجود خواهد بود ^{اصل} و تدارک مذکور از او پیش از اخبار
 مذکور واقع شده باشد بالجمله در این باب هیچ وجه دلالت نیست بر امری که مشافاتی داشته
 باشد بمذهب سنی یعنی علم الهدی و اما اینست ذکر آن در مقام استدلال بر مطلب مذکور
 بعبایت عجیب میباشد زیرا که این دلالت ندارد مگر بر مدح و فای بندر و حال آنکه نذر که
 سبب نزول این آیه بود است مشروط بر طریقی است با اتفاق جمیع امت و چون مشهور است
 از آنکه اخبار مذکور داشته باشد لیکن ما بواسطه شهرت جشن با شامی که این مذکور بلکه
 سوره که این آیه در آن سوره است و نشان ایشان نازل است ذکر آن میکنم فاصی و چنانچه
 در تفسیر خود از ابن عباس نقل کرده است که حسن و حسین علیهما السلام میان شدند و رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم بچنان ایشان آمدند و صاحبی پس ایشان را بامیرالمؤمنین علیه
 السلام آورده گفتند یا ابا الحسن خیر شو که نذری بواسطه مرشدان فرزندان خود بکنی پس
 حضرت امیر فاطمه علیها السلام و فخته کنیز ایشان نذر کردند که اگر ایشان از این بپاشان
 نایند هر کدام سه روزه بدارند و هیچ چیز با ایشان نبوی که فون ایشان تواند بودند
 پس امیرالمؤمنین علیه السلام از شمعون خیر صاع جو فرض کرد و فاطمه علیها السلام
 صاعی از آن بدارد و بچ فرزندانش پخت پس جو و فضا حاضر شد تا نهایی تدارک
 پیش خود گذاشتند که بان افطار نمایند که مسکنه بر ایشان وارد شد و از ایشان در روزی

و اما در این کتاب
 در بیان این آیه
 و تفسیر آن
 و اخبار آن
 و در بیان این
 و تفسیر آن
 و اخبار آن

از عمر و از حضرت زین العابدین

و در مقام دعا درآمد و گفت اللهم اني اتى بك على نذر اشكر ان رزقتني و لذا ان تضاد بين
 المقدس فيكون من سدن و خله يعني يا خدا بايد سنجي كه نرسيد بومن نذر از روی شکر
 اگر روزی من کوفی فرزندى تضاد کنم او را بر پيشا المقدس كه بجای كجا ایشان بود تا از
 جمله بخا و زمان و خله شكاران امكان شريف باشد پس دعای او در معرض قبول درآمد
 بموم عليها السلام حامله شد تا اينجا بود ترجمه كلام صاحب كتاب ان كو كويت شيخ ابو
 طبري عليه السلام تروايت کرده است در كتاب مجمع البيان جاني كه تفسير است ايد ميكنند
 ابى عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام كه انحضرت فرموده اند ان الله عز وجل
 اوحى الى عمران انى و اصب لك ذكرا يبر و الا لكه الا برض منى ابو جاز الله و جاعله سو
 الى بنو اسرائيل فخذوا امره بنك و انى امهم عليها السلام فلما حملت بها قالت رب انى
 نذرتك مالى بطنى محمدا الحديث يعنى بدى سنجي كه حضور عرفت جل ذكره و چون فرستاد بعمر
 پدش هم كه بدى سنجي كه من بچشميدام مثل بن نبي كه بچكوه باشد يا بعد نبوت تا بدى سنجي
 مادد زاد اعانت كوز ميساخه باشد بذر مخرج من از ذراع پيشه زنده مكرده باشد
 مفر كا نوا بفرست خداى تعالى و كودا پنده ام او را از جانب خود رسول بفرست اسرا بيل يعنى
 فرزندان يعقوب چرا كه اسرا بيل نام يعقوب يعقوب است عليه السلام پس علمت ان محمدا
 زن خود كه مادد هم عليها السلام بوده نقل كرده پس چون حمل گرفت او هم كه گفت
 برودد كا را بدى سنجي كه من نذر كردم براى تو كه آنچه در شك من است از اد كرده شو از نهد
 لغافات بنا و خاص از بوى نوبه باشد و قدمت مسجد تو كذا كه بيل المقدس
 و در آن زمان خدمت مسجد مقدس را بپا برك ميداشتند چنانچه در اين زمان خدمت
 خانه كعبه و فرزندان خود را براى انكار نذر ميكنند و در شريف ایشان بر فرزندان
 انقياد و الدين در امثال اين نذر ها واجب بود و اين حديث مشعر است بر انكه اين نذر
 مادد هم عليها السلام صيغه نذر بود و نذر ديگر از پيش نذر بوده و نبوده است

تا آنکه توان گفت که چون خالی از شرط مذکور شده ظاهرش این است که شرط در میان بنا
 بلکه در بعضی ثفا سپردن کوراست که کلام مذکور خیر پسند که او از مذکور خود داده است
 که پیشتر از او واقع شده و اگر گویند نذر مذکور از او برخاموشی عدم تکلم واقع شده
 بوده است پس اگر این کلام صیغه نذر نباشد مذکور واقع شده باشد لازم میباشد که
 میریم علیها السلام باین کلام مخالفت نکرده باشد پس ناچار باید برین عمل عمل کرد
 که نذر او صحت این کلام بوده است تا مخالفت نکرده باشد که لا یومر شیء او علیها السلام نیست
 نباید جوابش است که میتواند بود که در وقتی که نذر کرده باشد که سخن نکند یا خیار
 نذر خود را منسختی کرده باشد یا آنکه بگویم که او از آن کلام باین کلام ضرر شده بود
 نارفع نهت از او بشود و قوم او با او کمان نبرند که بماند که او سخن بایشان نکند و جواب
 دعوت ایشان نداد از رو کند بود یا از نهایت شرمندگی و خجلت بود که از ایشان داشت
 بواسطه کار بیک که ایشان بر او کمان بر او بودند و بعضی مفسران را اعتقاد بر این است که
 اخبار مذکور از او با او اشارت واقع شده بوده است و اطلاق قول بر آن که در ذریع
 شده از مجاز است و شیخ ابو علی طبرسی در تفسیر مجمع البیان نقل کرده است که میریم علیها السلام
 بعد از نذر مذکور از آن یافت از جانب حضرت عیسیٰ تعالیٰ شانہ با نذر کلام بواسطه
 رفع کمان قوم دخی او و بعد از آن خاموش شد و دیگر سخن نکرده و این صریح است و آنکه
 کلام مذکور صیغه نذر نبوی بلکه اخبار از نذر رسالت بوده چنانچه گذشت و اما این
 دو معنی اگر چه احتمال دارد که آن کلام که از آن عمر صادر شده صیغه نذر نبوی باشد
 کلام مفسرین صریح است و آنکه صدر کلام مذکور از او بعد از نذر بوده چنانچه صریحاً
 کتاف منکوبین و این شده است که زین عفرین بوده یعنی او را فرزند نمیشد تا آنکه
 پیر شد و از آن گذشت که دیگر احتمال بفرزند در او بگذرد و وقتی در رساله و سخن فرشته
 مرغی آمد که بچه خود را چیده بخورد و از آن حال خوش آمد نفس او مایل بفرزند
 شد

و اینست که این کلام

که نذر کرده باشد که اطاعت خدا نماید و امری نماید که وفا بندد خود کرده ان اطاعت را بجای آورد
و کسی که نذر کرده باشد که عصیا خدا کند نباید که ان عصیا از واقع شود اگر نذر مخصوص
به یقین بشرط چنانچه مندرج است در نصوص است شرط اطاعت مذکور است بجز نذر مناسبت
نمود بلکه مناسبت است که غلبه اذنا حصل الشرط المعاون علیه یعنی میباید وفایان بکند
هرگاه شرطی که نذر را بان معاون ساخت بجز اول و سده چهارم ظاهر است صحیحی که ابی الصبا
کافی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است گفتند که سوال کردم از آنحضرت
علیه السلام از مردی که گفته باشد علی نذر یعنی بر من است نذر ایما بر وی این گفتن امر
واجب شود حضور فرمودند که لیس لیس شیخ حتی بقیه شبها لله صیاما او صدقه او بجا
یعنی نذر چیزی لازم نیست تا نام چیزی از برای خدا بجز نذر مثل روزه و صدقه یا حج
امام علیه السلام صحیح نذر عیقه نام برسد صدق با روزه یا حج را ساختند اگر شرط
نیز از جمله مقتضات میوانرا نبرد که میگویند این است خلاصه آنچه در استدلال بر این
ذکر کرده اند و بخاطر هر چه که هیچ یک از دلایل مذکوره امری نیست که بر سبب نصوص
تواند و مخالفت میدهی که او اختیار کرده داشته باشد اما اجبای که شیخ نقل کرده
است چه لو طاجاج را قبول نخواهد داشت و اما ایات ثلثه بواسطه آنکه زیاد بر این
ندارد که نذر روزه داشتن و ازادی مافی البطن و وفایان و فوع یافت و هیچ شک نیست
سبب نصوص علم الهدی عمل خواهد کرد انرا بر آنکه مشروط بشرط بود زیرا که ما عداوند
مشروط پیش او نذر نیست در ایات مذکوره نصیح نیست تا نذر مذکور از ایشان
بی شرط واقع شده اما این قبیل بواسطه آنکه بانکه حکایت است آنچه در شرعیست بجز
بوده زیاد بر این است نذر که هر چه علیها السلام ماموشند بانکه خبرم علم در آنکه
نذر کرده است که روزه بدارد یعنی خاموشی اختیار کند اینکه در این خبر نکره شرط نکره
ان میکند و نذر خود ذکر نکره باشد ثابت نشد است که صیغه نذر او همین کلام بود

تا اینکه

میوانند متفق شد خواه معصیت مذکور شرط باشد و نذر جزا مثل آن شریب خواندند

علی انما صلی رکعتین یعنی اگر بیشتر شود مرا که شایسته خودم پس خدا بر آنست بر من که دو رکعت

نماز بگذارم گاهی که شرطی جزو نذر از آن نباشد چرا که اگر عرض آن باشد نذر مذکور منقطع

بلا خلاف چرا که اگر عرض آن باشد و خلاف آن مؤکداست خواه معصیت جزا باشد

و نذر شرط مثل آن شفی بر صوفی قلته علی ان اصوم یوم العید یعنی اگر بیایم نذر شرطی بگذارم

پس خدا بر آنست بر من که روزی که روزی است حرام است و روزی دارم و سبب نذر مطلق

صحیح میباشد و حکم بطلان آن کرده است خواه معصیت باشد و خواه طاعت و گفته اند

عربان نذر نمیدهند مگر چیزهایی که معاقب بشرط باشد چنانچه نقل کرده اند اما گفته اند

بأن کرده است و قرآن و سنت بر زبان ایشان وارد است پس نذر که در قرآن و حد حکم بر

صحت آن شده میباشد باین معنی محمول باشد اینکه از معنی لغوی بگویند نقل شده باشد بخلاف

اصل است پس آنکه مطلق و لاک بر آن گذا عبادان نباید کرد و اگر علمای امامت رضوا

الله علیهم در این مسئله با او خلاص کرده اند و حکم کرده اند با آنکه نذر مطلق نیز صحیح

بچند دلیل اول اجماع علمای بر صحت آن چنانچه شیخ ابو جعفر طوسی و حذقی علیه نقل آن کرده

دوم آنکه نذر چند جا در قرآن مجید مطلق وارد شده و تفسیر بشرط نکرده شده مثل قوله تعالی

ان نذرتن لرجل من صومنا که بعد از آنکه علیه السلام از پریم در و جو آمد و او داشت

در هر روز یک نذر و دیگر او گذاشتند با او این نذر سپید یعنی اگر بیایی بچه را از او بپای

مزم و از نو برسد که این فرزندان گناست بگوید بدشوی که من نذر کرده ام از برای خدای تعالی

روزه یعنی خواست که آنچه روزی در شرع ایشان ترک کلام بود است قوله تعالی ان نذرتن

لك ما فی بطنی عجزا و قوله تعالی ان نذرتن بالذکر و بخانوق و اگر بپسندان بشرط لازم میشود

قرآن مطلق واقع نمیشد پس آنکه مطلق واقع شده در کلام حضرت مفد سید نبوی صلی الله

علیه و اله که فرمود است که من نذر آن بطبع الله فلیطع و من نذر آن بعصبه یعنی

و این حدیث را نقل کرده است که در این حدیث آمده است که این بقیه را که دلالت دارد بر آنکه قدر این بقیه پست است پس از آن استنباط توان کرد که قدر فرزند و بنده و زن

که با او کرده و بند خود عمل نماید و شیخ شهید علیه السلام در کتابی در این بعد از آنکه
 این حدیث را نقل کرده است که در این حدیث آمده است که این بقیه را که دلالت دارد
 بر آنکه قدر این بقیه پست است پس از آن استنباط توان کرد که قدر فرزند و بنده و زن
 موقوف باذن پدر و مادر و شوهر است بنا بر بیتی که در این بقیه است ایشان بر آن ایجاب
 و ارم شده است و این نسبت اگر چه از کلام راوی فهم شد اما نظر بر امام علی علیه السلام از او
 تلقظ امام علی علیه السلام است و نمیدانند که نظر بر امام علی علیه السلام بر نسبت مذکور بر
 تقدیر نسلیم آن دلالت ندارد بر آنکه نسبت مذکور از او کفایت باشد چه چنانکه
 راوی بطرفی مجاز است که کرده باشد و نظر حضرت بر مجازیت آن باشد نه بر حقیقت بود بلکه
 ظاهر از کلام حضرت که فی الله بینک و غیر از اینچه راوی باین نامید است در کلام خود بند
 است که نسبت بر آن باشد نه نظر بر این و باینکه مثال این دلالت ضعیفه است از جهت آنست
 که اثبات احکام شرعی بر آن توان نمود پس او را است که بر اینچه ظاهر نظر قضای آن دارد
 افضار شود و الله اعلم بحقایق الامور **و مریبان است که نذر که نظر بر**
 سبب که یافت بر و مسلم است مطلقا و معانی مطلقا است که بیشتر موقوف نباشد
 مثل آنکه روزه فردا نذر کند و بگوید الله علی ان اصوم غدا یعنی خدا پر است بر آنکه فردا
 روزه دارم بی آنکه شقایی بپاری تا آمد مسافر مشروط سازد و بگوید ان شقایی
 اقدم فلان من سفهت و علی کذا و قدر معانی آنکه با مری از این امور موقوف باشد مثل آن شیخی
 مریخی یا ان اقدم مسافر فله علی ان اصوم یوما یعنی اگر بیمار من شقایی باید یا فلان مسافر
 من بیاید پس خدا پر است بر من که یک روز روزه دارم و کلام حضرت رسالت پناه صلوات
 علیه اله در این حدیث که لا نذری معصیت شامل هر دو قسم است چه نذر معصیت چنانچه
 در ضمن نذر مطلق میتوان بود که تحقق شده باشد مثل الله علی ان ازوج خامسه یعنی خدا را
 است بر من که با آنکه چهار زن دارم زن دیگری که پنجم ایشان باشد بخوام در ضمن نذر معلق

و این حدیث را نقل کرده است که در این حدیث آمده است که این بقیه را که دلالت دارد بر آنکه قدر این بقیه پست است پس از آن استنباط توان کرد که قدر فرزند و بنده و زن

لکن آن نفی لزوم نیز دارد پس بر آن استدلال بر نفی صحت نتوان کرد و در این استندال نظر
 وجه نظر بنیابرا آنچه مصنف نام ظاهر در حاشیه ذکر آن کرده یعنی کما یستلزم ذکره
 و خوب عمل بمقتضای آن دارد پس صحیح است که شارع اعتبار آن کرده باشد هیچ شک نیست
 که بمذهب هجری که اذن زوج و مولی یا شرط میبندد باین زوج و جود اذن زوج همین بند
 اذن موی صحیح نیست پس عموی ظاهر بر ایشان حجت نتواند بود و الله اعلم و بعضی
 مذاهب اولیا که عدم انعقاد سوگند است اختیار کرده و استدلال کرده باین حدیث نبوی که
 حیثی نفی هجری که منطوق این حدیث است نفی حیثیت باین است و در اصول مفرقات که
 هرگاه بر معنی حیثیت محمول تواند شد بر معنی مجازی حمل یابد که در کافر باشد بمقتضای
 و افریب نفی حیثیت باین نفی صحت است که در نفی هجری باین را که این حدیث است بر این بر نفی
 حمل یابد که در نفی لزوم که اذان بعد است و اگر چه قول ثانی مشهور است و اما این
 قول از دلیل ظاهر است و الله اعلم و بیاید است که خلاف مذکور در غیر سوگند بر فعل
 واجب است یا بترك حرام اما بر سوگند بر فعل واجب یا بترك حرام هیچ کس در لزوم آن بحث
 نکرده و آنکه هیچ بان زید و مولی و شوهر را و الا باین نیست که وضع آن کند شکی در
 نماید که نفی که در باب اول است و بنا بر آنکه در نفی عدم نفی موقوف مذکور است در
 باین است و چون در ماده مذکور نفی و در نیست و بعضی از متاخرین علمای امامت معتقدند
 بر این حمل کرده اند و گفته اند که مذکور این جماعت نیز در فلک ایشان معتقد نیست یا معتقد
 لازم نه علی اختلاف قولین و دلیل ایشان در این حکم چندان وضوح ندارد و بی
 کرده است شیخ ابو جعفر طوسی در کتاب طبیب حدیث از حسن علی الوشا که گفت گفت ما
 موسی کاظم علیه السلام که آن چهار نفر خلفت منها باین فقلت الله علی ان لا یبعثنا ابدا
 فقال فوالله یبذلک یعنی بدین معنی که مرا که میری است که سوگند یاد کرد ام و گفتام که خدای
 راست بر من که او را هرگز نفرستد امام علیه السلام فرمودند که وفا کن مرا خدا را بوعده

معصیت نذر و لغت بمعنی وعده است در عرفناهل شرع لازم سلخشن صغلی است با نزل
 فعلی بر خود بکنن صیغه الله علی من ضربا و فعل ما ضی ان مفتوح لغین است در رمضان عشر
 ضم عینی و کسر عین هر دو جایز است و لا بین فی قطعه مراد بقطعه قطع صلوة درم است و مراد
 از نفی آن نفی صحت آن یعنی سوگند بر قطع صلوة درم صحیح نیست منعقد نمیشود مثل کسی سو
 خورد که باید در خود سخن نکند یا با مادر خود معاشرت نماید میتواند بود که اراده کرده باشد
 حضرت صلوات الله علیه اله بقطعه رحم ایش شامل برادران در بین نیز باشد که قطع
 از ایشان تیر سوگند صحیح نباشد الله اعلم **نمايش اول** بناید است که حضرت رسالت پیا
 صلی الله علیه اله در این حد فرموده اند سوگند فرزند با وجود پدر و محلول با وجود
 خداوند و زنا با وجود شوهر میتواند بود که بر نفی صحت محو شود و اراده کرده باشد که حضرت
 زنان این معنی را که سوگند مذکور از ایشان صحیح نیست در اصل منعقد نمیشود تا پیشتر از آن
 اذن پدر محولی و شوهر ایشان حاصل شود و از آنکه از ایشان بعد از سوگند ظاهر شود
 از معضات عینا سا فطاست و میتواند بود که مله نفی لزوان باشد که اصل سوگند منعقد
 باشد و هر یک از پدر محولی و شوهر را سوگند که وضع ان کنند یعنی اگر نفی بضر ان کنند عمل بر
 ان واجب باشد اگر نفی بضر نکند و باین احتمال اکثر علماء امامیه رضوان الله علیهم اجمعین
 مثل شیخ ابوالقاسم مصنف شرایع الاسلام و غیران فتوی داده اند و شیخ جمال الدین مطهر
 علی علیه الرحمه نیز در کتاب قواعد الاحکام قایل باین شده و این قول را رجحان داده و اشکال
 کرده اند بر طلب عدل و دعوی باینکه دلالت بر جوی و فای سوگند در مثل قول **لعلی**
نفضوا الایمان یعنی هر گاه در امری که سوگند یاد کنند نقض او میکنند بر مقتضای این
 عمل نماید چنانچه هر یک **عموم عمل** بقتضای سوگند است مگر جاییکه دلیل اخر لایق نماید
 و دلیل نیست مگر در صاده که پدر یا مالک باشد و نفی بضر ان نکند بجز در غیر این منعقد
 باشد و نفی که از این حدیث فهم میشود چنانچه مذکور شد همچنین احتمال نفی صحت دارد

و اینست که
در وقت نماز

بپوشند و زکون بر امری که مضیق عصبانیت باشد و سوکند خورد در قطع صلوات رحم
یعنی بر امری که مضیق عصبانیت باشد نذر نباید کرد و اگر واضح شود منعقد نیست
و قطع صلوات رحم و دفع رابطه خویشان سوکند یاد نباید کرد و اگر کند عمل آن لازم نیست
بپوشیدن و اینها معنی سوکند است و در ملاحظه شفافان سر فواید است
انکه از این معنی فواید ما خود است زیرا که سوکند فواید میباشد بر فعل آنچه سوکند معنی
که امر بفعل میآوردند بر اثر آنچه بر اثر آن سوکند یاد میکنند و آنکه مشق از این معنی
مهم است بر کسب بواسطه حصول برکت بدینکه نام خدا که در ضمن آن مخصوص است مهم است
از این معنی دست است و خود است بواسطه آنکه در زمان سابق سوکند معنوی اند و دست
خورد که بر دعوا سوکند معنوی اند میداده اند این سه قول داشته ابو علی طبرسی در تفسیر
خود که موسوعه بیان است که در است و ولد مع والده اینجا اتم از آنست که پسر نباشد و دختر
و والد اتم از آنکه از او باشد پسر اما اگر کافر باشد یا حکم او در این ماده حکم مسلم است یا نه
ضریحی از علمای امامت است رضوان الله علیهم در این باب نظر فرستید و عموم حدیث اگر چه
شامل کافر نیز هست لیکن ممکن است که کافر بابت رفع سبیل برود و فرزند او نباشد
است بجعل الله للكافر علی المؤمنین سبیلا یعنی نکر او پسر است بجعل الله علی کافر و از
بر مؤمنان سبیل ولا للملأوک مع مولاه مراد عیال او پسر است خواه غلام باشد و خواه کفر
و مراد عیال خداوند او خواه یکی باشد و خواه متعدد باشند ظاهر است که عیال او نیز اعم باشد
از آنکه کل او پسر باشد یا بعضی و الله اعلم ولا للملأوک مع و جملها منصرف در این حکم بازن
شرایط است و اورا نیز و اینست که بازن منع سوکند یاد کند با این حکم مخصوص است
و با شرط است که شوهر بالغ باشد یا نه از اصحاب کلامی در این باب پدید شده نه با این شرط
خدا مستغیر بنعمت است و در مسند دوم تقیم مذکور محل بحث است زیرا که مطلقه
و جبهه و ایام عدله که شوهر او را رجوع بان میرسد نیز در این حکم حکم زن دارد و لا یندر

محل شده است و شب و روز خود را فارغ از آن نمیداشته اند که ایشان را بجا و امید می که ملائکه
رحمت و منفعتی فی ثعلی حاصل است حاصل نبوی و نمیشناختند که بدان اکتفا نموده
محل این قدر عجیب مشتقت شوند بلکه برای این شیوه و سببها که خاص و او
عموم امرش اول و اول و امثال نوع عالم نبودند آنها پیش خود میدانستند که پس در حجت منقیر
ازین اقدام عمل صالح محض بود و سفر است با وجودی که با همه رجا جمع عمر خود را صرفاً
و عبادت میکردند شب و روز خود را از آن فارغ نمیداشته اند مثل الله التوفیق والهدایه
و نفی بالله من الزلل والعوائج **حکایت بیست و نهم** و این شده است نسبت که
متصل است به شیخ بزرگوار شیخ ابو جعفر طوسی از شیخ مفید علیه السلام که از ابوالقاسم جعفر بن
محمد بن جعفر بن موسی بن فولاد که از ثقات اصحاب حدیث و اسناد شیخ مفید علیه السلام است
در فتنه و حدیث بزرگوار داشتند مضایف بسیار دارد و در سال سیصد و شصت و نه
هجری بمشاوره حجت از وی پرسیدند که از شیخ بزرگوار ثقه الاسلام محمد بن یعقوب
کلینی از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر او بر فهمیدیم که هاشم از این شیخ عمیر که احوال ایشان سنونو که
یافتن از منصور بن حازم که از ثقات راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم است علیها
السلام و حقیر مصنف کتب بود از امام ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله لا یمن لولد مع والده ولا للهاوک مع مولاه ولا للمرا مع ز
ولا ندره مع صبه و لا یمن فی قطعه شرح کلام هر چه نظام در ضمن آغاز و در نهایت
انجام آغاز مشتمل بود و پیش از این **اول خلاصه کلام امام علی علیه السلام** آنکه فرمود
است پس خدا صلی الله علیه و آله که نیست شوکتد مرفرتند را با وجودی که در نزد و نه مریدان را
با وجود خداوند و نه مرفرتند را با وجودی که شوکتد مرفرتند را با وجودی که در چنانست
و شوکتد مرفرتند را با وجودی که شوکتد مرفرتند را با وجودی که شوکتد مرفرتند را
منقده است و عمل آن لازم نیست باذن ایشان موقوفست علی اختلاف المذهبین و در

و شوم و این کتاب را در کتابخانه
موسسه عالی علمیه و تحقیقات
اسلامی قم در سال ۱۳۸۰ هجری
تقریباً در ماه ربیع الثانی
تألیف و تصحیح فرمودند

رحمت او بر ایشان وارد است پس است و لیکن با چنان است کسی را که امید بر رحمت او دارد
 و او را چشم آن هست که گاه آن او امر زید شود از اقدام بی بعضی اعمال صالحه که مورد استعداده
 مذکور است از او چنانچه جمع همت او مصروف آن باشد و همگی اوقات او صرف آن شود
 چه بد آن توقع بر امید و در جامه مرتب نیست و بجز با بر و تا امید شمره ازان حاصل نه مثال کسی
 که نمی بیند بر زمین و در وقت خود این همدان را از زردی و خاکشاک پراک سازد و کلاه
 بپاکند را که باعث فساد زراعت است ازان دور کند و بعد ازان بپوشد و انتظار بر در کرم الهی
 و لطف او دارد باره خود و امید شده باشد که وقت در و صد فقیر غله مثلا او را حاصل خواهد
 شد این امید را بای عقل محدود میدانند و خوب می بینند اما کسی که قرائت اشعار خود
 و مطلقا شغل مشقت زراعت و تعب آن نشود و تمام سال همت بر ساختن و راحت خود بکار دارد
 اوقات خود را صرف هوا و هوس و لهو و لعب نموده باشد پس بپوشد و انتظار میرود باشد
 که خدای تعالی از برای فری خواهد دو پایند و بواسطه غله حاصل خواهد ساخت بی آنکه
 سعی و کدی در آن نمود باشد طبع آن داشته باشد که مثل آنچه از برای مردم آن که شب و روز
 و تعب کد تمام گذرانند است حاصل شده باشد از برای او نیز اینها حاصل شود و هیچ شاک
 نیست که این معنی رحمت و فریب بدین خود محمول خواهد شد بر رجا و امید که محدود است
 پس بسیار زراعت گاه آخرت که الله بنا بر رعه الاخره و عمل مؤمن بجای نهی است و نمی که
 گاشد همیشه ایمان و طاعت و عبادت بمنزله است که بان داده میشود و پاک ساختن
 نفس از اخلاق بد و صفات ذمیه و نیاز داشتن آن از معاصی و امور ناشایست بمنزله
 دو کردن سنگ نرغ و خاکشاک ازان زمین کند که گیاههای بیگانه که باعث فساد زراعت
 است و در وقت قیامت وقت در و بر دستش بر چند نایش از آنکه شیطان را فریب میدهد و بجز
 رجا و امید که در غیر اینها شیند خود داشته می توان مبارکت با اعمال صالحه که در اینست
 باز نیارد و نظر کن بر حال اینها و اولیا و مشغلی که در اقدام بطاعت و صریح در عبادت

صورت است
 نشستن در آن در
 که باعث زوال استعداده

در آن حال که
 در آن حال که
 در آن حال که

من از جمله اینها باشم که مشیت خداوند بفرمان من فغان نگیرد و در جوار توام تا این لیستوم
 که در آن پیشگویی نه باشد بعد از آن این است تا اول شد که فلان عبادی لذت بر من فرود آید
 که یا از جایش مذکور شد و حشری گفت این زمان پیدا شود و من طریقی نمیبینم و مسلمانان شد
 و در حدیث وارد است از پیغمبر صلاوات الله علیه له یغفر الله تعالی یوم القيمة مغفرت ما
 خطرت علی قلب احدی من ابليس لخطا اولها ان تصیب یعقوب هر این پیام از خدای
 تعالی گناهان را در روز قیامت امر میزند که هرگز بخاطر کسی خطور نکند و نباشد تا آنکه شیطان
 امپداری تمام دست هلاک ما و پوزان بره خواهد پدید فطر اگر در راه هدایتی که
 عزرایل گوید بصیبری هم در وایت شد است در کتاب کلمه از پیغمبر صلاوات الله علیه تا آنکه
 فرمودند اوله انکم تذبون و تستغفرون الله الخاق الله خلفا حق بدینوا تم تستغفرون الله
 فغفر لهم یعقوب اگر میسوزان که شما گناه میکنید و طلب آمرزش پندارید خدای تعالی هرگز
 خدای تعالی میثاق فرمود چون که مرزبک گناه شوند و طلب آمرزش از او نماید تا امر فرماید ایشان
 و ما تر مغفرت و رحمت خود را ظاهر سازد و نقل کرده است عزرایل در کتاب اجلی علوم اول
 محمد باقر علیه السلام که مفرمود است باصحاب خود که انتم اهل العرف نقولون ارجی این
 کتاب الله عز وجل قوله تعالی قل ما عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا یقنطوا من رحمة الله
 و عن اهل البیت نقول ارجی این کتاب الله قوله تعالی و لسوف یعطیک ربک فراضی یعقوب
 شما ای اهل عرف عرب میگویند پیامبر اینی که در کتاب الهی است این است که فلان عباد
 الذین اسرفوا علی انفسهم لا یقنطوا من رحمة الله و ما که اقل بابت پیغمبر صلاوات الله علیه
 اللهم یسکونیم که امید است این است که و لسوف یعطیک ربک فراضی یعنی هر این روزانی
 خواهد داشت بنویسد و در کار تو ایچده افتد که نوراضی شوی زیرا که پیغمبر صلاوات الله علیه
 تا بکس از امت او دشمن نباشد و ارضی نخواهد بود و رضای او وقتی حاصل خواهد شد که
 جمیع تو آرزیده شوند و بالجمله حادثی که در باب شمول مغفرت و آمرزش الهی میبیند که از او

در کتاب کلمه از پیغمبر صلاوات الله علیه تا آنکه فرمودند اوله انکم تذبون و تستغفرون الله الخاق الله خلفا حق بدینوا تم تستغفرون الله فغفر لهم یعقوب اگر میسوزان که شما گناه میکنید و طلب آمرزش پندارید خدای تعالی هرگز خدای تعالی میثاق فرمود چون که مرزبک گناه شوند و طلب آمرزش از او نماید تا امر فرماید ایشان و ما تر مغفرت و رحمت خود را ظاهر سازد و نقل کرده است عزرایل در کتاب اجلی علوم اول محمد باقر علیه السلام که مفرمود است باصحاب خود که انتم اهل العرف نقولون ارجی این کتاب الله عز وجل قوله تعالی قل ما عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا یقنطوا من رحمة الله و عن اهل البیت نقول ارجی این کتاب الله قوله تعالی و لسوف یعطیک ربک فراضی یعقوب شما ای اهل عرف عرب میگویند پیامبر اینی که در کتاب الهی است این است که فلان عباد الذین اسرفوا علی انفسهم لا یقنطوا من رحمة الله و ما که اقل بابت پیغمبر صلاوات الله علیه اللهم یسکونیم که امید است این است که و لسوف یعطیک ربک فراضی یعنی هر این روزانی خواهد داشت بنویسد و در کار تو ایچده افتد که نوراضی شوی زیرا که پیغمبر صلاوات الله علیه تا بکس از امت او دشمن نباشد و ارضی نخواهد بود و رضای او وقتی حاصل خواهد شد که جمیع تو آرزیده شوند و بالجمله حادثی که در باب شمول مغفرت و آمرزش الهی میبیند که از او

که چشم من موافق می باشد که طالبان با حق و لیکر چون طالب ملای امانت دادم تا کار
حق یعنی بشوید و وحشی گشت من شرک و در زبده ام و خون تا خون که درم و نیز با او دیگر مشایخ
اشغال نموده ام اینا با این حالات تواند بود که حضرت سعت ثوبه مراد معنی قبول در اول
رسوخدا صلی الله علیه و آله چنانچه عادت ایشان بود زمانی خواهرش شده منظر
الهی شد که این ایشان شد و الذین لا بدعون مع الله لها اخر ولا یفتنون النفس الله
حرم الله الا بالحق و لا یزنون و من یفعل ذلك باقوا تا ما یضاعف له العذاب يوم الیوم
و یجد فیهم ممانا الامن ثاب و امن و عمل عملا صالحا فاولئک یتبدل الله سبتانهم حسنا
و کان الله غفورا رحیما یعنی عیال الرحمن انانند که نتوانند و غیر سبتند با خدای تعالی
و نکشند نفسی را که حرام کرده است خدا یعنی کشتن او و امر که بیتی یعنی عیال قتل مثل
زنا و خون ناحق و امثال آن و فنانکنند هر که بکند این سرکار که از لمتهات معاش
به بیداری خود داد و در فرج آماده و در چندان شو عذاب بر کند کانت
اعمال را در قیامت جدا و پدیدمانند و عذاب و عالتی که خوار و اعبار باشند مگر کسی که
ثوبه کند از شرک و ایمان او در مرتب شود عمل صالح و کردار شایسته در ازان کو که بد
میکنند خدای تعالی گناهان ایشان را بستاند یعنی سوا بی ایشان از معاصی محو کند و لوحی
طاعات بجای آن ثبت نماید و هست خطم از زنده گناهکاران ثوبه مهر با ایشان ثوبه
ثوبه حضرت این را بر وحشی خوانند و وحشی گفت در این این شرط کرده که امرزش گناهان
مرکبی حاصل پیشو که او بعد از ثوبه عمل صالح کند شاید که عمل صالح از من در جو
نیاید و جواد فوام تا کلام خود بشویم و بهتر از این مرا میدهم رسد انگاه این ایشان
شدان الله لا یغفر ان بشرک به و یغفر ما دون ذلك لریثه یعنی بدینوی که حضرت
سعت نیمه از انرا که شرک او در با و یعنی کفر او و امر زده چنانکه کثر از شرک و کفر باشد
هر کس را که مشیت الهی با مرزش او لغاوی که در حضرت او را طلبید و بر او خوانند گفت شاید

مشاهرتان نموده باشند ملائکه جمیع اسمائها و فرشتگان هفتگان نزد کوربا جمع می گردند
 علی گشته جمیع سرینها را و چهار بار از آن بموقف فریاد می برینند در برابر پروردگار ایستاده تا
 بموقف فریاد می برینند شهادت دهند از برای او بنیکوئی عمل مذکور و دعا کنند که از جانب
 او مرتبه قبول یابد پس خطاب الهی در رسد بایشان که شما نگاه بانان عمل بنده منید و حق
 مطلق با پنجه دریا طون او مت بدستی که او باین عمل از او منکرده است که لعنت البر او یاد پس ایشان
 در مقابل گویند که لعنت تو بر او باد و لغت ما هم که ما بر سر او و اطاعتی ندانیم و این عقده
 است بزرگ که بقدر احتیاج ازان ذکر کنیم و ترا گناه ساختیم بر آنکه عملی که از شوایت بعضی
 خالص باشد بغایت کم باشد سئل الله العظیم والذوق ولا یسأل الذنون من مغفر
 لذنوبهم وان کثرت یعنی باید که ما بوسه تا امید شویم که گناه کاران از مغفرت نامرزش
 من اگر چه گناه ایشان بسیار باشد چنانچه حضرت عترة در کلام مجید میفرماید ان
لذو مغفرة لکثیر علی ظلمهم یعنی بدستی که بر روی کار تو ایچا مرزنده است هر دم را ظلم
 که از ایشان بر نفس خود و ذوق عیبی است نکاب عاصی اقدام مناهی و نیز میفرماید قل
یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسکم فظنوا من رحمت الله ان الله بغفر الذنوب رجوعا الله
 هو العفور الرحیم یعنی بجوای مجتهد که ای بندگانی که ظلم کرده اید بر نفسهای خود بواسطه
 ان کاب عاصی و بیادرت مناهی تا امید شوید از رحمت خدای تعالی بدستی که بسیار
 گناهانرا بنیامر بدستی که او بنک امر زنده و مهربانست بر بندگان خود ما راجع کرم
 در ذوق الاجاب کرده است که در بعضی کتب سلیم و حسی که فائل حضرت زین العابدین
 در روز حاکم احد مسلمانان عرض تمام بنقل او داشتند و در دفع مکر زاده الله تعالی
 شرفا و نکر پایکو پنج بابی طرفی منقول شده و نقل آن از ابن عباس رضی بونش که گفت
 وحشی نزد حضرت زین العابدین صلوات الله علیهم آمد و گفت امدام که میر الما
 در بعضی کلام الهی را اینگونه استاید که باعث هدایت من شود حضرت فرمودند که دوست من

جواب قائل است که اینها در کتب معتبره است

بیستم که بایستند که من ملک حسد و بیزبند این عمل را بر روی صاحبش و بار کیند او را
 بر کف صاحبش بدین معنی که او حسد کرده است بر کسی که علم یا موهبت است و بر کسی که عیاش
 خدا مکرده است و هرگاه کسی بیادتی در عمل و عیانت پیدا کند بر او حسد میبرد است
 و یا او در افتاده است در مقام بدگوشی او شده پس فرشتگان مذکور عمل مذکور را بر او بار
 کرده بر کف او بار کنند و عمل بر او لعنت میگرداند باشد حضرت فرمودند یا ز صومعه گویند که
 اعمال بعمل نیاید که از این ذمه بریزد بر کسی باشد پس بگذرند تا باستان ششم بر سندان فرشته
 است ششم بایشان بگویند بایستند که من فرشته ششم و بیزبند این عمل را بر روی صاحبش
 و پوشانید بان پیش چشمهای او را بدین معنی که صاحب این عمل اصلاح بر کسی که میکند
 چون بند از بندگان خدا اراده کنایه نماید که در آخر شاعت عفت و باشد یا صریح
 در دنیا با و عاید شود شانت مینماید او را بان و از آن فرجناک میشود امر کرده است
 پروردگاری که نگذارم عمل او من در گذر و حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه
 فرمودند بعد از آن حفظ فرمودند بعمل نیاید که از روی انانی و اجساد و مفاصل بر هر کار
 بعمل آمده باشد و از او از بی بود باشد و شد و صلوات ما است او از عد و روشی
 بود باشد مثل روشی بر و بان سزا و فرشته هزار باشد تا باستان هفتم بر سندان
 بایشان فرشته که موکل است بایستند و بیزبند این عمل را بر روی صاحبش
 فرشته هفتم حاجب میباشم هر عملی را که محض از برای ستای خداوند تعالی نباشد بلکه
 که او اراده کرده است این عمل بینه سر نیز خود را از بار با حکم و مذکور شدن خود در
 مجال و محافل و صیانت و از خود در شهرها و ولایتها امر کرده است بر هر دو کار من که کند
 عمل او از من در گذر و بدین معنی که ما دام که خالص وجه الله نباشد حضرت رسالت پناه
 الله علیه السلام فرمودند بعد از آن صومعه گویند که بایشان اعمال بعمل نیاید از بندگان و حال آنکه
 افضل مشتمل باشد بر نماز و روزه و زکوة و حج و عمره و حسن خلق و خواموشی و ذکر بسیار

نمیکند از آنکه عمل او از من در گذرد و پیروز کار من هر یک این کار داشتند است حضرت فرمودند
 که بعد از آن روز دیگر فرشتگان مذکور بنمایند و با ایشان عمل صالحی باشد که از صاحب
 آن در آن روز غیبت واقع نشد باشد پس بان عمل از شما اول بگذرند تا آنکه برسند شما
 دوم پس فرشته که در استقامت است بگوید با ایشان که بایستید بزنید این عمل را بروی
 صاحبش که او باین عمل غرض نیاورده کرده است و من صاحب نیام نمیکند از آنکه
 من بگذرد و بدیگری برسد حضرت فرمودند بعد از آن فرشتگان مذکور عمل بندگی و بندگی
 آورند که از غرض نیاورده باشد و باین عمل عروج نمایند تا با شما بیستیم برسند پس بگوید
 با ایشان فرشته که در آن مقام دارد که بایستید بزنید این عمل را بروی صاحبش و
 او که من فرشته کبرم بدین معنی که این عمل را بجای آورده است که بر مردم در مجالس ایشان نکند
 پروردگار من مرا فرموده است که نکند از من که عمل او از من در گذرد و بدیگری برسد حضرت
 رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله فرمودند بعد از آن فرشتگان بعمل بندگی و بندگی
 که مپد خشک باشد مانند ساره درخشند در آسمان و مرا از این باشد از بیخ
 و حج یعنی مپد بندگی باشد که من صاحب این اعمال و حال آنکه صاحب در عمل مذکور غرض
 دنیا نداشته باشد هر یک غیبت نکند و مجالس نشد باشد پس صعو گویند تا با شما بیستیم
 برسند پس بگوید با ایشان فرشته که جای و اینجا است بایستید بزنید این عمل را بروی
 و شما صاحبش که من ملک عجم بدین معنی که او را بسبب عمل و نفس عجمی برسد است او
 کرده است مرا پروردگار من که نکند از من که عمل او از من در گذرد حضرت رسالت پناه محمدی
 صلی الله علیه و آله فرمودند بعد از آن صعو گویند فرشتگان که ایشان اعمال بعمل بندگی و بندگی
 که مانند عرق خور و او این کرده باشد که بسوی زادش میبرد باشند پس بایستید تا که
 از مقام مذکور عروج نمایند تا با شما بیستیم برسند و انفل منضمه جناد و صد ما بین الصلوات
 بود باشد بود باشد هر دو روشنی مانند روشنی آفتاب پس بگوید با ایشان فرشته است

العمل والعادة حسداً ووقع فيه فجملة على غانقه وبلغنه عمله قال وضعه الحفظه
 بعمل العبد فنجاز السماء السابعة فيقول الملك فقوا انا صاحب المرحمة ارضي بواجبنا
 العمل وجبر صاحبنا اطسوا لعيبه ان صاحبكم برحمه شتانا اذا اصاب عبد من عباد الله ذنبنا
 للاخرة او ضرة في الدنيا ثمثت له امر ربي ان لا ادع عمله بواجبنا ورضي قال ووضع الحفظه بعمل
 العبد بنفسه اجتهاد ودفع له صوكا لرعد وضو كضو البرق ومعه ثلثه الا ان ملك
 ففر بهم الى ملك السماء السابعة فيقول الملك فقوا ارضوا بهذا العمل وجبر صاحبنا ملك
 العجايب يجب كل عمل ليس لله ان اراد رفعه عند القواد وذكروا في العجايب وصيات في المداين
 ربي ان لا ادع عملا بواجبنا الى غير ما لم يكن لله خالصا قال ووضع الحفظه بعمل العبد
 من اجابته من صلوة وزكوة وصياح وحق وعمره وخلاف حسن وصحت ذكركم شتعة ملائكة
 والملائكة السبعة بواجبنا فيقولون العجب كلما حتى يفوموا بين يديه سبحانه فيشهد له بعمل
 ودعاء فيقول انتم حفظتم عمل عبيدك وانا في عبيدك في نفسهم برزقي بهذا العمل عليه
 فيقول الملائكة عبيدك لعنا الحد وهو طويل خذنا من موضع الحاجة وهو
 بيننا على ان العمل الخالص من الثواب قل ليل نسأل الله العزة والتوفيق بعينه يدرك
 خص من اجل برهانه يدرك قدر وعظمت خوصته فرشته افرده است قبل ان تملك السما
 زائيا فرشته وكذا شدة استه واهل سما في فرشته ازملائكة سبعة كما احاطه كونه است وفرشته
 ان اسماء ابرز في خود وبرهه سما في فرشته راد ويا ساخذ استه في حفظه كما بان العباد
 منو بسند عمل بنده مؤمن را از حق كه صباح شود تا وقتي كه شام دشت دهد بعد از ان با
 ميغرايد عمل را كه بموقف عرض ساند و حالش كه مران عمل را كه بموقف عرض ساند از عباد
 نكوت نوري باشد بخشنده مانند نور اقباب انك يا سما ويا سما اول است
 وعمل مذكور ويا سما في سما بسند بسند بسند بسند بسند بسند بسند بسند بسند بسند بسند
 ويزيدان عمل لبر روي صاحبش كه من فرشته عبيدكم وكنه مرنگ عبيد شاد

كراعتا دکنندار بابت عمل صالح در دخول بهشت بمحض اعمال صالحه که از ایشان در وجودشان
 اگر چه بر وجه دیگر نبکو بعل امده باشد رعایت جمیع رکان و شرایط ان نموده باشند زیرا
 که اعمال را مقصدان پنهانی بسختی است که ایشان را بر ان اطلاع نیست کم عملیست که از ان خفا
 باشد چنانچه مؤید داشت حدیثی که روایت کرده است شیخ جمال الدین احمد بن محمد حلی در کتاب
 علا الداعی از معاذ بن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله که ان الله ضالی خاف سجنه
 اصلاک قبل ان یجاء التسموات فجعل فی کل سماء مملکا فانزلها بقطره فجعل علی کل نایب من
 ابواب التسموات مملکا یوا یا فکیف الحفظه عمل العبد من جن یصح الحین ممیسی ثم یرتفع الحفظه
 یعمله نور کوز الشمس حتی ان یتلغ سماء الدنیا فترکه ونکره فیقول فقوا واضربوا بهذا
 العمل وجر صاحبنا ملک الغیب من اغتایبک اذ ع عمل یجاو زنی الی غیره امری بذاک
 رقی قال ثم یخی الحفظه من الغد معهم عمل صالح فتم یرزک به ونکره حتی یتلغ السماء الثانیة
 فیقول الملک الذی فی السماء الثانیة فقوا واضربوا بهذا العمل وجر صاحبنا اذ ادبها
 غرض لدنیا انا صاحب الدنیا لا اذ ع عمل یجاو زنی الی غیره قال ثم تضع الحفظه بعمل
 العبد یمیجا صید وصاله فنجب الحفظه وینجازه الی السماء الثالثه فیقول الملک
 فقوا واضربوا بهذا العمل وجر صاحبنا ظهرا انا صاحب الکبریا نکره عمل ونکره علی الناس مجام
 امری رقی ان لا اذ ع عمل یجاو زنی غیره قال ووضعت الحفظه بعمل العبد یدهب کل کویک
 الذی فی السماء اوله و بالشیع والصوم والنج یمری الی السماء الرابعه فیقول لهم الملک
 فقوا واضربوا بهذا العمل وجر صاحبنا انا صاحب الکبریا نکره عمل ونکره علی الناس مجام
 نفس العبد امری رقی ان لا اذ ع عمل یجاو زنی غیره قال ووضعت الحفظه بعمل العبد
 کالمومن المرفوفه الی علیها فتم یدعی ملک السماء الخامسة بالجناد والصدف ما بین الصاوق
 ولذک العمل صوم الشمس فیقول الملک فقوا انا ملک الحسد اضربوا بهذا العمل
 صاحبنا وعلی غافه ان کان یحسد من یعلم ویعمل لله بطاعته واذ ارای لاحد فضلا

واما الکتاب
 فی الحفظه
 فی کل سماء
 مملکا
 یوا یا فکیف
 الحفظه
 عمل العبد
 من جن یصح
 الحین ممیسی
 ثم یرتفع
 الحفظه

کند از ایشان ظلت بدنه های ایشان و نفس ایشان از گرفتاری بند بر حضرت ان فاد
 سازد و پیره نعلی بان از پیش نظر مردم ایشان بر دارد که نجلیات اطهری با المعاینه مشا^{هله}
 توانند بود و بسبب کوه های نایت خود پیرشی که سنگ زاه ایشان شده از هم پلشت
 شود و خود را هبانه مشورادیده هم او شوند و آنچه غیر است همه را در معرض هلاک و
 فساد و در پیره نعلی ناسوا را که در پیش نظر اندازند هم در پیره بگویند ان الملك الو
 لله الواحد القهار ثم کان هذا کفی عجزه و رضاه عن نصیته هیچ شک نیست که که بسیار
 با عمل صالحه کردار نیک بنما بد مثل نماز و روزه و برپای داشتن شب بعبادت و امثال
 ان نفس او را الهی حاج مشر دست میدهد پس اگر ان از ان جهت باشد که فوق بان عطیه
 که از جانب حضرت عزت با و کرامت شده است و گرامی است که از جانب حق با قدر است که بان
 خایف هر سان باشد که مبادا عمل مذکور از او ناقص و ناتمام بعمل آمده باشد و در معرفت
 قبول الهی و بنیاد بر تمام ان ذوال ان دانسته باشد که مبادا دیگر توفیق ان بناید همیشه
 از خدای تعالی توفیق یابد که در این راه دعوات می کرده باشد هر چند به حاج مشر مذکور
 عجب نخواهد بود بلکه باعث نجات و در شکاری خواهد بود و اگر العباد بالله از جهت
 باشد که کاری از او بعمل آمده است مستصف صغفی شده که او را در ضمن ان نجاتی واقع
 شده و مرتبه بزرگی با قدر وجود را بسبب ان از ناصت نصیبت بر کنار دارند چنان پندارند
 که بسبب ان منت بخدای دارد که بواسطه او کاری کرده است عین عجب خواهد بود و او را از ان
 نزدیک گاهی خواهد چنانچه در این شده است ان پیغمبر صوات الله علیه که فرمود اند
 لو لم ندینوا الخبیث علیکم ما هو اکبر من ذلك العجب العجیب یعنی اگر از شما کتابی در وجود شما
 هر چند بیشتر شما از امری که آگاه بزرگتر است و بدتر و ان عجب است و از امر او منین
 علیه السلام منقول است که سینه شوق خیر من حسنه بعبیک یعنی گاهی که ترا بعد از او در
 بفرستد ان حسنه که فرایع او را از افلاک کلن العامون علی اعمالهم و ان حسنت یعنی نا

صغفی

عبر است

هذابت برامعنی محمول شود و هم چنین منتفض است باینکه تا هدی بنام السبیل اما شاگرد
 و اما کهورا که با آنکه منتقض بنفس است اگر معنی ایضا بطلوب محمول شود معنی فاسد پیشو
 چه کفران در آن صوت محقق خواهد بود و لهذا مصنف نام ظله از آن عدل کرده هذابت را بدک
 ناطف نفسگیره است که مثل معنی باشد همان هر دو معنی هستند و کلام قاضی بصیا
 است و تفسیر خود چنانچه عند قوله تعالی الهدى الصراط المستقیم والهدى الی الدلالة لاطف و مر
 باطف هر دو است که نزد یک کفرانند بطاعت نلشد و در کس از راه از معصیت و این معنی چنانچه
 گذشت اعم است از ایصال بطلوب و از راه طرفی و نمودن راه حق در هر چه مقام اخلاصا کند
 بر آن محمول باید ساختن معنی نفس باشد و خواه بجز و کلام عاقل الا من اغتبت قال
 فی القاموس غای عاقل عاقل و عیلة و عیلة اذا اقر و اهد کم سبیل و شد کم مراد بیدایت
 اینجا دلالت موصل است بر آنکه دلالت علی ما یوصل و از راه طرفی اندک سوال کند حاصل
 پس از این سوال ایشان مرتب ساختن چنانچه میگوید فاستاوی الکفم و اهد کم یعنی سوال
 کند از من تا شما را هذابت کم و همچو نداشته باشد و بیاید است که هذابت جدای تعالی بر
 بند کانی چنانچه از کلام بعضی اعلام مفهوم میشود بر هیچ نفع است اول عطا کرده شود
 چند که ایشان را سبب استعدا هذابت یافتن راه بهم رسد مثل فوت عقیله که عبارت از
 فوت دزد است حواس بیچکانه ظاهر می که عبارت از ریاضه و سامعه شانه و ذائقه و لا
 است مذاره بیچکانه ریاضی که عبارت از حشر مشرک و خیال و ذاهد و عقیله و حافظه و کما
 مضی لیل عقیله که جدا میکنند و نظر بصیر ایشان را حق از باطل و صلاح از فساد چنانچه
 قوله تعالی و هدیناه الی الحقین اشارت است بان سیم ارسال بیغیبت و انزال کتب و انان چنانچه
 میفرماید ان هذا القرآن هدی للذی هو افوم چهلام آنکه منکشف سازد بر مصلحتی ایشان
 محفوف مشوق است و بنام ایشان استوار که باعث هذابت ایشان شود مثل خواهی
 و الهام و کج و امثال چنانچه میفرماید و الذین جاهدوا فینا لهدیتهم سبلنا یحجم آنکه در

غای
 معنی عاقل
 عاقل

بعد از رسیدن بطاویق در آمد بدین حق دیگر اخیای و ضلالت بر آن منصوص نیست
 پس معنی هداایت آن نباشد بر نفسی ثانی و اورد میباید که منقض است باینکه هرگز
 هدی من احببت لکن الله بجهت من شاء یعنی بدین سبب که ایچند تو هدایت نمکنی هرگز
 که دوست هدایت میجوای که هدایت یابند و لکن حضرت عیسی هرگز که مشیت او با
 فرار کرد هدایت میکند زیرا که اگر معنی هدایت را از طرفی و موافق باشد حق آن از غیر
 صلی الله علیه و آله مناسب نخواهد بود زیرا که او عکس است از اولیای الهی بود که
 راه حق را بر کسی نماید و هیچ کس را از ان محروم نکند و در مناخات علمای بواسطه منقض
 از اعتراضات مذکوره قابل تفصیل شده اند که هدایت دو معنی است و هدایت
 ان بمفعول ثانی گاه بتفسیر است گاه بانی مثل قوله تعالی اهدنا الصراط المستقیم و قوله تعالی
 و الهدی من یشاء الی صراط مستقیم پس حیاتی که بمفعول ثانی نفس معنی شده باشد هرگز
 ان بدلائل موصولاتی که بانی کلام معنی شده باشد هرگز امان دلائل علی باب
 و اگر مفعول ثانی در کلام مذکور نباشد باینکه مقام نقضی کلام معنی دارد و کلام
 معنی مناسب مقام است موافق آن نباید نقد کرد مثلاً در این مورد چون بر تفسیر اول معنی
 فاسد میشود یا لام بانی باید نقد کرد و باید گفت نقد بر این است که و اما نمود
 هند بنایم الحق اولی الحق و او ایتر در این من حیث نابد گفت نقد بر این است که انک لا یهد
 الحق من احببت نامعنی کلام باسقامت باید اعتراض متذرع شود و چون این تفصیل
 منقض است باینکه هرگز و هدایت باینکه در این مذکوره هدایت بمفعول ثانی
 که بجد بن است بنفسی شده نمیتواند بود که از ان دلائل موصولاتی باشد زیرا که
 این مذکوره در معرض نشان نازل است و مراد بجد بن چنانچه از پیش رفت راه خیر و راه شر
 و اگر مراد از هدایت دلائل موصولاتی باشد معنی این چنین بود که ما را ساینده ایم ایشان را
 خیر و راه شر و ظاهر است که در ضمن نشانند راه شر ایشان منقوض نیست پس تواند بود که

مخیرت و الله اعلم است که جمیع افراد انسان روز محشر فرود و تنها بر صراط کاه پیامت سرخوا
 آمد و هدایت بمعنی دلالت باطفاست یعنی لای که ملتین با طیف باشد یعنی نزدیک
 باشد بطاعت و در کربان باشد از معصیت خواه در ضمن دلالت موصل بطلوع و محقق
 باشد مثل قوله تعالی والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبیلنا که در شرح حدیث بازدهم
 نفسی از گذشت و مثل قوله تعالی والذین قتلوا فی سبیل الله فلن یصل اعمالهم سبیلنا
 و یصلح یا لهم یعنی تا اینکه کشته شده اند در راه خدای تعالی و ضایع نکند اشرف اعمال
 خود و از رو باشد که هدایت کند خدای تعالی ایشان را و صلاح ابد حال ایشان و خواه
 در ضمن دلالت علی ما یوصل الی الطلوع و از هر طرفی مثل قوله تعالی و اما تمود همد بنامهم
 فاستحبوا العیة علی الهدی و قوله تعالی انما هدیناه السبیل اما شا کرا و اما کور که نفسی
 شرح حدیث بازدهم از پیش رفت و قوله تعالی و هدیناه السبیل من چنانچه گذشت که عباد
 از راه خیر و شرافت فرموده است نزد سائیدگان نیز که ابنت مذکور در معرض امتنان
 تا اولت و ظاهر است که در ضمن سائیدگان شرافتشان نیست و از این محقق ظاهر شد که نفسی
 که متاخرین علما داده اند گفته اند که اگر هدایت بمعنی ثانی بقدر تعدی شود هر از ان که
 موصل بطلوع است و اگر ای در بالام متعکد شود دلالت علی ما یوصل الی الطلوع ضعیف است
مخرج کوبان بیان این اجمال است که بعضی منقادین هدایت را نفسی کرده اند یعنی
 دلالت موصل بطلوع که عبادان سائیدگان بطلوع است یعنی تکرید دلالت علی ما یوصل
 الی الطلوع که بمعنی از هر طرفی و نمود راه است بر نفسی اول اعتراض کرده اند که منفضل است تا اثر
 کریمه و ندیناهم فاستحبوا العیة علی الهدی زیرا که معنی ایبر الله اعلم است که و اما تمود یعنی
 نوم ضایع پیغمبر این هدایت کردیم ایشان را پس ایشان را اختیار کردند و ضلالت بر این
 هدایت یافتن و هدایت یافتن و اگر معنی هدایتان باشد معنی چنین خواهد بود که ما
 ایشان را بطلوع کردیم خواه سائیدیم پس ایشان اختیار ضلالت بر این کردند ظاهر است

تفسیر و شرح

کند

او اصلاح حال در بیمار پند پس اگر صحیح و سالم دارم او را بغتاً میاورم و در صورت حال او را
 و بدتر می که از بندگان من گویی هستند که نهایت جِد و جُهد و عبادت و پایداری باشند شیئا
 بنام بکار میبرند پس چون پندگی بر او غالب بدستام بواسطه نظر عنایتی که مرا بسو او هستند پس
 بخواب ساقش میرود تا صبا شود و بر بخت از خواب بختی که از برای برخواستن او مقرر
 است و دشمن است در آن حال بر نفس خود را و عنایت میکند با او که چرا خود وقت عبادت او را
 بخواب گذرانیده است و اگر او گذارم او را میان خود و آنچه داده میکند یعنی بگذارم که عبادت
 که داده کرده است از او بجا آید هر این عمل مذکور باعث عجب و شگفتی است و خواهد شد بعد از آن
 هلاک شود و آن عجب خواهد بود و قدر رضای که از نفس خود او را بسبب عبادت بهم خواهد
 رسید گمان خواهد کرد که بسبب آن عمل هیچ ریای عبادت فایده امده است و بر سر زبانها
 کرده و بیان عمل از حد تقصیر کند شگفتی و کاری که او را میباید که کرده است پس در خوا
 شد بسبب آن از مرثیه فریب من و او را گمان خواهد بود که بمن نزدیک شد است همان میباید
 که از باب عمل بعمل خود اعتراف نماید اگر چه در نظر ایشان نیکی نماید و گناه کاران از رحمت
 من نومید نشوند اگر چه گناه ایشان بسیار باشد بلکه باید که بر حمت من وثوق و اعتماد
 کنند و بفضل و احسان من امیدوار باشند و بدانند که نظر توئی من بسو ایشانست و مطابقت
 خاطر و باورم باشند چه در شیئی من یازمندانم بندگان خود را با این صلاح ایشان در
 ادب و من با ایشان بر سر لطفم و از حال ایشان خبر دارم **پندش** کلمه ضال الامن
 هدایت لفظ کل هر گاه احصا فرستد بصبر هیچ چنانچه در این فطره واضح است چون لفظ
 او مقرر است و در معنی جمع جایز است که جانب لفظ او رعایت شود و ضمیری که واجب باشد
 با و ضمی که محمول شود بر او مقرر شود و جایز است که جانب معنی رعایت شود و ضمیر
 با صفت مذکور بصفت جمع باشد و میگویند کلهم فاعل و کلهم فاعل و کلهم فاعل و اینها جانب
 لفظ رعایت شده است چنانچه در این کلام **پندش** کلهم فاعل و کلهم فاعل و کلهم فاعل

وجعل ياتي ادم كل يوم فقال الامم هديت وكنتم غائل الا من اغنيت وكنتم هالك الا من
 انجيت فاستاوتوا في الكفم واهدكم سبيل شدكم وان من عبادي من لا يصلح الا العسر
 ولو اغنيتهم لافسد ذلك وان من عبادي من لا يصلح الا العسر ولو اقرضتم لافسد ذلك
 وان من عبادي من لا يصلح الا الصخر ولو امرضتم لافسد ذلك وان من عبادي من لا
 يصلح الا المرض ولو اصححت جملتهم فسد ذلك وان من عبادي من يجهد عبادي في
 الليل قال في عليه التماس نظر اتي اليه فرقد حتى صبح ويقوم حين يقوم وهو مات نفسه
 ناصبها ولو خلت بينه وبين ما يريد لدخل العجب بعبادته كان هلاكه في عجزه وصانه من
 فنت فظن انه قد فاق العابدين وجزاها لجهنم حاد المقصرت فيباعد ذلك متى وهو
 بظن انه يقرب الي الا فلا يتكلم العامون على اعمالهم وان حسنت لا يثبت المذنبون
 من مغفرة الذنوبهم وان كثرت لكن برحمتي فليقتوا وفضل قلبه جوار الحسن نظري فليطأوا
 وذلك اتي اذ بر عبادي بما يصلحهم انا بهم لطيف خير شرح **كل امرئ خالصه اقرضه**
دو بيتش پيش اقل كثر رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم كخضره ووجل
 ذكره العزير فرموده است كه ايفرنند ادم شما را هر كرا فابند وراه بجو نمي پند مكو كسي كه من
 هذا پند کرده ام او را بجو رسانند ام و شما همه فقير و محتاجيد مكو كسي كه من عني ساختا
 او را و شما همه در معرض هلاك و فنا پند مكو كسي كه من بخا داده ام او را پس سوال كنند
 طلبند مرا كه باز پندارم شما را از اعمال و كردار ناشايست و هلاكت ميكنم شما را براهي كه رشد
 در سلوك است و بدرستي كه از بندگان من كسي هست كه بصلاح نمي نهد و حال او را مكرم
 و بجز چيزي پس اگر عقي سازم او را هر اينچه در خدا پندارم و غنا او را از بندگان من كه هست
 كه بصلاح نمي نهد و حال او را مكرم نوان كوي و ترويت پس اگر فقير سازم او را هر اينچه در خدا
 پندارم و فقر او را از بندگان من كسي هست كه او را بصلاح نمي نهد مكو صحت مزاج مسلك
 از جاي خضره پس اگر پندارم او را پندارم پندارم او را از بندگان من كسي هست

از این کتاب در این باب

ذکر آن مناسب مقام است میاد در نشان واقع میشود و حاصل آن است که ال پیغمبر است
 که بان حضرت اهل شوره رجوع او با آنحضرت باشد و آن بر موفقم است که رجوع
 ایشان با شوره رجوع صو که حیاتی است مثل اولاد آنحضرت جمعی که در مرتبه اولاد
 از اقرار و عشا پر که در شریعت ظاهر ز کوه برایشان حرام شده دوم برخی که رجوع نسبت
 با آنحضرت رجوع معنوی و حیاتیست ایشان اولاد و حافی انداز علمای اعلام که در علم
 رسوخ تمام دارند اولیای کرام که بمرتب بزرگان سپیداند و حکمای عالم مقام کرده است
 الهی خوض تمام نموده و از مشکات انوار آنحضرت اقتباس نور تحقیق نمود و خواهد در زمان این
 حضرت شایسته یافتند و خواهد بعد از آنحضرت با و ملحق شدند باشند با ملحق شوند و هیچ
 نیست که نسبت طبقه دوم بیشتر تمام است از نسبت طبقه اول و اگر هر دو نسبت
 کس جمع شده باشند نور علی نور خواهد بود مثل امیر معصومین از عنایت طاهره انور
 صلوات الله علیهم جمعین پس همچنانکه اولاد صو که صورت حرام است چنانکه گذشت
 بر اولاد معنوی نیز صده معنوی که عبارت از نقلی غیرت دعایوم و معارف و کتب کالات
 حرام است تا اینجا بود خلاصه کلام او و الحی شرف داشت که باب طالع بر مردم دیده نوشته
 نه میداد و در آنم کشید و الله اعلم **حدیث هشتم** روایت شده است که
 که اتصال یافته است شیخ الطائفه شیخ ابو جعفر طوسی از شیخ مفید علیه السلام از عمر بن محمد از
 علی بن محمد بن الفضل بنی که کتابی باو نسبت یافته رجوع و تعدیل او در کتاب مجال مذکور نیست
 از او و سلیمان بن جعفر ابو محمد الفضل بنی که کتابی از امام ضاع علی السلام روایت کرده و شیخ
 در کتابین شاد خواند و از خواص امام موسی کاظم علیه السلام شمرده و از کتاب مذکور
 ظاهر میشود که تفسیر و یا ورع و اذاهل علم و فقیه بوده و الله اعلم از امام الوتر امام الحسن علی
 بن موسی الرضا علیه السلام از ابان بن کوزان آنحضرت فرمودند ما را سلام الله المملک
 القیوم از امیر المؤمنین علی علیه السلام که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله قال الله عز

از این کتاب در این باب

السلام ظاهر است که در حکم بان سرور شر بکنند و بر ایشان نیز قول صدقه سنوی حرام
 باشد چنانچه واجبی حرام است و نیز علامه در کتاب مذکور در جحان این قول و حکم بر حوض ^{داد و است}
 آن بر ایشان کرده و اما این اهل سنت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که آن
 حضرت از سقاخانه ای که در مکه و مدینه و اقصای بلاد میگذرد و روزی با آن حضرت از روی ^{گفتند}
 و آنکار صدقه میباشند حضرت در جواب فرمودند اما حرم علیها الصدقة المفروضه یعنی
 بدستی که بر ما حرام شده است مگر صدقه واجبی پس این موردیست که اهل سنت در روایت
 متفرقند و در طرفین ضعف تمام است اما باقی بنویسند و سادات علمای ما اتفاق دارند که
 آنکه صدقه سنوی بر ایشان حرام نیست و قول آن بر ایشان جایز است خواه از مثل خود باشد و
 خواه از غیر و مشافعی را در جواب از آن دو قول است در بعضی تصدیقا خود جایز است و در بعضی ^{بعضی}
 حکم بحرکت کرده و در حوض صدقه واجبی نیز بر ایشان خلاف کرده اند و آنکه حوض مذکور
 مخصوص زکوة است یا شامل دیگر صدقات واجبی نیز هست مثل بلذ و کفاره و امثال آن ظاهر
 اکثر علمای ما عموماً است در بعضی آیات و احادیث اشعار بر تخصیص آن زکوة است که مشتمل
 علامه رحمة الله که قابل تخصیص مذکور شده و جایز است که مندرج در کفاره باشد بر ایشان دهند
 است و در استناد مذکورند است و همچنین خلاف کرده است و این که بنویسند ما اشتمل اخذ زکوة
 و دیگر صدقات واجبی از هاشمی مثل خود جایز است اما با حکم مذکور مخصوص است با عدلی ^{بیشتر}
 صلوات الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام که در این حکم مطلق اند و با شامل ایشان
 هست که بر ایشان نیز جایز است که از بنویسند قول صدقه نمایند از علما نصری در این باب نظر
 نرسیده نه اینست مناسب علقشان و در وقت مرثیه بر ایشان است که مطلق صدقه بر ایشان حرام
 باشد خواه صدقه واجبی و خواه صدقه سنوی خواه از هاشمی و خواه غیر از هاشمی ^{بعضی}
 از اصحاب حال و از باب کمال که عیان از مولانا جلال الدین محمد دوانیست در حاشیه شرح
 هبائل در تحقیق آنکه الی غیر کبر صدقت بر ایشان روایت کیا شد کلامی را آورده است که چون

که چون در این مسئله مشرکینند ظاهر است که همین حکم باشند یا شد و مثل آنکه
 در ماده مذکور فرض کنیم که قیمت کمتر ضعف تر باشد و باقی مال صاحب است و جای مجموع
 قیمت و مهر مثلاً هر دو پناز باشد و قیمت بیست و پناز و باقی مال سوی پناز چنانچه
 شصت پناز باشد چنانچه این صورت نیز هر گاه هر سه شرط شد اینچنین از کثیر بازاری ثلث باقی
 مال است که بر این فرض پنجاه خواهد بود و از آن خواهد شد و باقی بر قیمت خود باقی
 خواهد ماند پس چنانکه موافقت با ذلک کل منصوص نخواهد بود و بر این پس است
 در این باب باید دانست که نظیر حضور و فعل شریعی صلوات الله علیه اللهم فقول عابسه
 که است لانا کل الصدقة و فی ان نکر و چنانچه این حد دلالت دارد بر آن بحسب ظاهر اشعار
 دارد که مطلق صدقه بر آن حضرت حرام بود و خواه صدقه واجب شد و خواه صدقه مست
 زیرا که الف و لام در الصدقة با الف و لام جنس است با الف و لام استغراق چه بحسب ظاهر
 عمده در میان بود که الف و لام عهد نواند بود و بر هر فعلی بر عهد نواند بود و هم
 چنین دلالت بر عموم مذکور دارد این روایت شد است که حضور امام حسن علیه السلام در آن
 صفر خرمایه که از صدق بود بر داشتند که شاول تا پند پیغمبر صلی الله علیه و آله خطا
 کرده گفتند که تا پند از در فرمودند ما شرف انا لانا کل الصدقة یعنی شعری تا پند
 نکره بان که ما صدقه نمیخوریم و شاول ان بر ما حرام است و بالجمله خلاف شده است
 میان اهل اسلام و بدانکه صدقه واجب است بر آن حضرت حرام بود است خلاف در حدیثی است
 که آیا بر ایشان حرام بود یا نه علامه در کتاب تذکره الفقهیه محکم بجهت ان بر آن حضرت
 بواسطه علو شان رفعت و مرتبه آنحضرت و عدم بیافسان بوثیه نبوت و منزلت
 او چه هیچ شک نیست که قول از حضرت ذلت و خوار است نسبت با خدا و تسلط و نفوذ
 صدقه دهنده بر او منصب نبوت و مرتبه رسالت بلند است از تحمل ان و این یکی از
 شایع است در این مسئله و اما امر عالم مقام که در حقیقت حکم بر او پند علیه السلام

بنا بر این روایت
 که در حدیثی است
 که امام حسن علیه السلام
 فرمودند ما شرف انا لانا کل
 الصدقة یعنی شعری تا پند

بگویند آنگاه چه شود اگر ایشو هم خود باز کردی و او را بستو خود اختیار نمایی
و او با هر چه در تان کنست بر به که ت ای دست خود امر میکنی بدان توانا اختیار
و ... آنگاه پس بگویند لا انا انما انما شافع یعنی نه امر میکنیم و خبر از توانایی است و بگو
سند از سید به پید او بر به که گفت مرا با و حاجتی نیست او را میخواهم نه پندش علمای ما و خوا
... بعد از آن چهار مندر که در اثبات باشند خواه از آبی مندر که در قبل از دخول باشد
و خورده بعد از دخول بنا بر عمو که از حد پیش از صبا هم پیشت و گفته اند که اگر قبل از د
بود با شگفتی کند هر بیسافتا پیشت و اگر بعد از دخول بوده باشد سافتا پیشت و در
و در ایسید که طالب هر زیاد حظ از استنای که بعد از صبا از صو و غیره معترض بصو
و در صوئی است که مهر کنیز است ای ملک مال صاحبش باشد و بهای او است ای ملک در ملک
ند که مهره و پینار باشد و بهای او ده دینار و مال صاحب محض گردد و پینار که مجموع
و پینار باشد صاحب و منافع و ضعیف گزیده باشد که بعد از فوت او و اذمال او آزاد
گردد از آبی مندر که در پیش از دخول شود و با واقع شده باشد زیرا که در این صو اگه
داشت باشد فتح نکاح کند چون فرض است که پیش از دخول است مهر و سافتا
شود و هر گاه مهر سافتا از آبی در تمام او سرب نخواهد کرد چرا که وصیت ملک
مال مطهرت و در این نقد بر بهاء او ملک مال نخواهد بود بلکه این از او یا از ای ملک
است که بر فرزند گوید که بیست پینار است از خواهد شد و باقی بر رفت باقی خواهد
ماند و از پیش رفت که هر گاه تمام او آزاد نشود او در دفع و ابقا اختیار نیست پس خیار
او مستانم در دفع خیار او باشد پس در این صو و پینار نباشد **عاریت** **در کربل**
اگر چه ظاهر است مصنف را منظور است به مقام که دانستنی الفها من صو و غیره لامه اقمه
صو و احد الحق موهم این است که صو و مستثنی محض در این صو باشد که تصور با اختیار
و صوت و دیگرند اما با شگفتی است اما بعد از آن شامل ظاهر پیشت و که در صو و نیز تصور است که

بنیاید دانسته که در مختار بود که نیز شوهر داری که از او شود میان فتح نکاح و برقرار گذاشتن
 آن که این حدیث منضم است که گفته خلاف نکرده است کما هی که شوهر او بنیده باشد تا اگر
 شوهر او از او نباشد اکثر علما حکم بقبولت چهارم مذکور کرده اند و ابوحنیفه نیز با ایشان
 موافقت نموده بواسطه آنکه در بعضی روایات وارد است که شوهر بر او که حضرت حکم به
 قبولت چهارم کرد پس از او بود است بواسطه حدیث صحیحی که ابی الصبیاح کتابی از امام جعفر
 صادق علیه السلام نقل کرده است و آن این است اما اعرفت فاسرها پیداها انشاء
 اقامت و ان شات خارت یعنی هرگز نمی ریزد که از او شود و امر او بدست دست او خواهد رفت
 باشد اگر خواهد چنانی کند چنان حدیث بظاهر خود که عموم است شامه و فهمت
 و بعضی از علما بر عدم قبولت چهارم مذکور در حدیث شافعی و مالک و حنبل با ایشان موافقت
 بواسطه آنکه از ابن عباس روایت شده که آن زوج بر زمین کان عبدا سود و کانی انظر الیه
 بطرف خلفهانی سکات المذنبین و عمو حنبل علی الجنب یعنی بدیشی که شوهر بر او غلام
 بود و کویا من سیدیم او را و فقی که بر او از او جدا شده بود از عقب او در کویا
 مدینه می کردید و کمر می کرد و اشک او بر طرف محاسن او سپیدان مینمود و بنیاید دانسته
 این حدیث منضم است که غایب است از او ذکر ظاهرش است که تمام او را از او کرده باشد
 نه بعضی را و هم چنین ظاهر حدیث صحیحی که ابی الصبیاح کتابی در او این کرده پس امر بعضی را
 یعنی کنیز را که باره او از او شده باشد چهارم مذکور نباشد و اگر چه از او شده باشد
 بیشتر نباشد از آنچه بنیده باشد چه هرگاه نص بخلاف اصل واقع شده باشد بر فرض ظاهر
 زان محمول میشود و اصل اینجا بگای نکاح است عدم قبولت چهارم نیز بفق که برخلاف آن وارد
 بر فرض ظاهر عمل باید کرد و نیز بنیاید دانسته که از بعضی اخبار مستفاد میشود
 از ادبی بر بعد از دخول بوده است چه روایت شده است که محبت شوهر او بواسطه
 عجز بنیاید بجز رسول الله صلی الله علیه و آله می کرد و خسر بواسطه عجز او برید که شد و
 عجز

کما روایت شده است
 در مختار

همدی بعد از آن بطرح آن فرمائید تا آنکه پس در باب بر روی سر حکم از شرعیست پیغمبر صلی
 الله علیه و آله عنصه ظهور رسیده پیشتر **و** آن بر پیشگانت عند رجع لها بر روی
 بیاید بکقطره و بیاید و نقطه ز پرین که در روپاد و رایج نقطه مفتوحه و ارفع است و در
 اخرا نها بصغیر نام آن کینه است و نام شوهرش معیش بود بعضی هم بگویند غایب نقطه از
 سکون بیاید و نقطه ز پرین و ثاء بسبب نقطه و خلاف شده است و آنکه شوهر او بنده
 بود است یا از او از این چند است که فضاها خلاف کرده اند و آنکه هرگاه بگری که شوهر
 و از او باشد از او شود یا او را اختیار هست در دفع نکاح تا بنا داشته است آن تصریح است و چنان
 تصریح یافتت معنی نکاح و بکسوف نیز جایز است عرب میگوید بد فرودت یا المکان او بکسوف
 در ماضی و فتح فاق در مستقبل و قرینا و بفتح ز او کسوف بر عکس آن باشد آن لم و لا بها و
 بفتح و او است و در اصل معنی نو نوزد بکسوف و در اصطلاح اهل شرع اطلاق میکند آنرا
 بر علاقه میان دو شخص که باعث آن شود که یکی از ایشان از دیگری بگریزد غیر علاقه و
 نسبت علاقه را شوهری و مراد و مراد اینجا علاقه است که بر زادی تشریح است لا با کل
 ثم الصدق صدق آنچه تشریح که بختند آنرا بقصد فریب که هدیه نباشد پس بیاید از غیر
 داخل است در آن زکوة واجب و نذر و كفارة و امثال آن و بعضی فضاها بر این وجه تصریح
 کرده اند که صدق عطیه است که از روی تبرع یعنی بخشش بیچونی بکنند دهند بقصد
 بی آنکه رضایی داشته باشد بر این تشریح شامل در کونه نیست فضاها بکسوف من است
 این کلام امام علی علیه السلام است که کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله و احکام ثلاثه اول
 محتر بود که کسوف است که از او شود در وقت شوهری که از او باشد یا بنده علی الخلاف میان
 فسخ نکاح خود و بیانی گذاشتن آن در بیوت و ولایت پسر از او کند و او عدم آن امر
 فرود شد در آن که شرط آن کوه باشد بقرآن که صد بر بی هاشم حرام است هرگاه مستحق آنرا
 بصدق کوفه باشد بجهت هاشم هر دو کوفت آن بر هاشم حرام نیست **مجلس اول**

ملوکه فاشترتها عایشة فاعتقها فخرها رسول الله صلى الله عليه وآله وقال انشاء
ان تقر عند زوجها وان شئت فارقه وكان مواليها الذين باعوها اشترطوا على
عائشة ان لهم ولاؤها فقال رسول الله صلى الله عليه وآله الولاء لمن اعنق تصدق علي مرتبة
فاهدتني الى رسول الله صلى الله عليه وآله فعلقته عائشة قالت ان رسول الله صلى الله
عليه وآله باكل لحم الصدقة فحجوا رسول الله صلى الله عليه وآله ولحم المعاق فقال ما
شأن هذا اللحم يطبخ فقالت يا رسول الله صدق به علي يرويه وانت لا تأكل الصدقة
فقال صلى الله عليه وآله هو لها صدقة ولنا هدية ثم امر بطبخه فجاء فيها ثلث من البنين
شرح كلام بلاغت نظام در ضمن اعزاز و در تاجش و انجام آغاز مشتمل بر دو پیش بدو
اول امام علی السلام فرمودند بدین سببی که بر بره نود شوهری که او را بود قرار داشت و او را
بود در زندک پس عایشه او را خرید و از او کرد و چون حضرت رسالت صلی الله
بر او مطلع شد او را اختیار داد میان آنکه اگر خواهد نود شوهر خود برقرار باشد و اگر خوا
از او مضارقت نماید جمعی که آنکس را با عایشه فرسخه بودند شرط کرده بودند بر عایشه که
ولایت میراثشان از او باشد یعنی چون از او شود میراث او از ایشان باشد چون این معنی
بسمع شرف مقدس بنو صلی الله علیه وآله سپید فرمودند میراث مکرمی است که او را از او کرده
کتاب از آنکه اسامی چون او را فروخته اند ایشان را ولایت میراث نیست شرط مذکور باطلست
و در پی او گوشت بی بره مذکور بصد داده بودند و او گوشت مذکور را بر سر هدیه بجهت حضرت
مقدس مصطفی و فرغ و عایشه از او گرفته در جالی او بخت و گفت بدوستی که رسول خدا
گوشت صدق را بخرید پس رسول خدا صلی الله علیه وآله را بخانه درآمد و گوشت اینچنان
او بخت بود فرمودند که این گوشت چه واقع است که بخت شده است و این چنین
او بخت اند عایشه گفت گوشتی است که بر به صدقه داده اند و چون صدقه بر شما
حرامست در مقام بلغان بواسطه شماست نام حضرت فرمودند که این بر صدقه حرامست و بر ما

بسیار است
و در این کتاب
بسیار است

و مجلس تجلیه حضرت الشیطان فان هو کوا سم الله تعی الشیطان عن وان فعل ولم یسم
 او دخل الشیطان ذکره کان العمل منها جمعا و لنطفه واحدة قلت فبأی شیء یعرف
 یعنی درستی که چون نزدیک کند مرزبون خود و با او در میباشند او بنشینند حاضر میشوند
 شیطان پس اگر نام خدا بر زبان او در شیطان ز او در میشود و اسپه از او با و میسرند
 و اگر نام خدا تو تسلیم بگوید شیطان در آن عمل شراکت می نماید و چنان میشود که عمل آن
 هر دو واقع شده باشد و نطفه یکی باشد گفته می چیرا یعنی نا ظاهر شوای
 فرزندی رسول خدا فرمودند یحیی و یعقوب یعنی بدوستی و بدشمنی ما کتابه از آنکه
 تا شیطان در مجامعت پدر او با مادر شراکت نهد و باشد دشمنی را اختیار نمیکند
 معاخذ قول جمعی است که شیطان از اجسام شفاقه لطیفه میداند که قادرند در بر آنکه در شکم
 حیوانات داخل شود و میکشد ایشانرا که هر شکل که خواهند در آیند و موجب ضعف مندی
 است از حکما فلا سفه که میگویند ایشان نفوس از خسته اند که در بدین عالم عناصر میکنند
 و امور از اصلاح سدا و میاورند با نفوس با طیفه انسانی اند که بواسطه شرایقی که داشته اند
 چون ز بدنهای خورجند ایشانرا انواع الفتن موافقتی بر نفوس شریره که متعلق
 ببعض بداند بهم رشید پس مدد و معاونانها میشوند در واحداث شر و فساد و الله اعلم
 مخلوقات حدیث بیست و پنجم روایت شده است بدینکه متصل است بشیخ بزرگوار محمد
 یعقوب کلینی از علی بن ابی حمزه پدر او برهم که در حدیث پنجم احوال ایشان است که در این
 است از ابی حمزه بن عثمان بن الناب که از مشاهیر رجال است و ثقه و جلیل القدر
 بوده و از جماعتی است که با جماع علمائ نقل شد است در آنکه این روایت از او بصحت
 باشد صحیح است کتابی در علم دین با و نسبت یافته است از محمد بن علی بن شعبه حلبی که مکفی بابی
 جعفر است و از وجوه اصحاب شیعه است و ثقه و معتدل است و کتابی در تفسیر تصنیف
 از امام یعقوب بن امام جعفر بن سحاق علی بن ابی طالب ان بیره کانت عند روح لها و هی

کتابی که در این کتاب
 در حدیث بیست و پنجم
 از ابی حمزه بن عثمان بن الناب
 که از مشاهیر رجال است
 و ثقه و جلیل القدر
 بوده و از جماعتی است
 که با جماع علمائ نقل
 شد است در آنکه این
 روایت از او بصحت
 باشد صحیح است

ستره در حدیثی واجب کرده که از آن معنی دیگر از برای مشاورت او در اولاد و هم میسوز
 و آن است که در کتاب محمد بن حدیث در باب استخاره کردن از برای نکاح واجب کرده است
 از ابی بصیر که امام بیخون ناطق امام جعفر صادق علیه السلام خطاب به زن کرده فرمودند که
 اذ ان تزوج احدکم کتب بضع یعنی چون یکی از شما که خدا شود چه باید شرک بکنم بندگان
 جان من فدای تو باد فرمودند فاذا هم بذلك فليصلن بر کعبه و بعد الله و يقول
 اللهم اني اريد ان تزوج فاقدر لي من النساء اعفهن فرجا واحفظهن لي في نفسها و
 مالي و اوسعهن زفوا و اعظمهن بركة و اقدر لي منها ولدا طيبا يتجدد خلفا صالحا
 في صوته و بعد مويد فاذا دخلت عليه فليضع يدها على ناصبها و يقول اللهم
 على كتابك تزوجها و في ما انتك اخذتها و بكل ما انتك استحلكت فرجها فان قضيت
 ربهما شيئا فاجله مسلما سويا و لا تجعله شرك شيطان يعني چون قصد کند خدا
 نماید باید که در رکعت نماز بکند و در وظایف شکر الهی بجای آورد و این دعا بخواند اللهم
 اني اريد ان تزوج ناخر دعائي که گذشت و خلاصه معنیش آنست که یا خدا یا باید
 که اراده دارم که خدا شوم پس روزی کون مرا از زنان کسی که در امر ناموسان همه
 برهنه کار نباشد و محافظت نفس خود بواسطه من و نگاه بانی مال من از هر دو
 پیش نباشد و از هر دو فرخ دوری تر و بزرگ برکت تر باشد و روزی کنی از برای من
 از او فرزندی نیکو و بگردان او را خلف صالح در دنیا من و بعد از موت من پس خود
 فد بخواند او در اید دست خود را بر پیشانی او نهاده بگوید اللهم علی کتابک تزوجها
 ناخر دعائي که در حدیث گذشت یعنی یا خدا یا بر موافقت کتاب تو خوانستم او را
 یا مانع تو کردم او را و بکلام تو خود حلال ساختم او را پس اگر بقدر کرده باشی که
 رحم او بظفر از من بماند بگردان انرا مسلمان مسوی الحاقه و مگردان او شرک
 راوی گوید که چون بر میآید شرک شیطانی خصم فرمودند ان الاجل اذا دفن

این دعا را در هر روز
 بخواند و در وقت
 نکاح و در وقت
 زوجه بخواند

نشاید باشد که کلام جار و مجروری باشد متعلق بجا صلا مقدر بر چه عینه دولت
 معنی نهند آمده است قال في القاموس ولد غيبه و بكسر الهمزة و زايه و بعضا من كذا استنبهت
 شهر الفضل و الحمد بن مولا نامبرنا محمد استرآبادی مجاور خیر البلاد خلد ظلمه که
 اجتهاد ندرت و در وقت حد و در حال در معرض از عان فضلالی عطرت این حد و ارد
 کلبنی بر این وجه صحیح کرده است هیچ شک نیست که بر این نقد بر عطف از شرک شیطان
 بران معنی ظاهری خود صحیح خواهد بود و بیار بابت که مذکور خواهد شد احتیاج
 نخواهد داشت اما در حد و ثوق و اعتماد بر بعضی مشایخ متسلف و نقل از ایشان
 است نه معاصد کلام صحیح و قاموس غیر ایشان از ائمه ائمته لغت و از مصنف را مظهر
 نشاءند شنید شد که شوقه محمله این لفظ در اینجا پیش از یاد بر آنچه در اصل مذکور
 شد است از مشایخ نمسند تا بنام رسیده است و این شوق اگر چه بنا بر آنچه از کلام او برب
 لغت ظاهر پیشو استحقاق در معرکات با چون منقول بود مذکور شد و شرک
 شیطان مصدر معنی هم فاعل است یا معنی هم مفعول یعنی شرک باشد بداد و در او شیطان
 یا شیطان شرک باشد بداد و در او ایچا هم مفسرین در تفسیر این کلمه پیر و شاکم
 فی الاموال و الاوله و گفته اند که مشارکت و شرک شدن شیطان ایشان از اموال
 است که ایشان را بر تحصیل کل جمع این از وجوه حرام بداد و بر صرف آن در جای که جایز نیست
 و غیب نماید و در ذرات ایشان از غایت اعدال در انفاق آن بر آنچه که بسجده اسراف
 و بند بر رساند که زیاد از آنچه باید خرج کند یا بچینی و شک کبری کند که اینچه
 کردن که امثال این امور مشارکت او ایشان را در اولاد آنکه ایشان را بر پیدا کردن اولاد
 یا استیحا و مثل ذرات امثال آن مخرج نماید یا بر این در اولاد خود و انانیت نماید
 گذار و چند امری و عبداللث و امثال آن یا کرده کند اولاد ایشان را بداند اختر
 میخانه باطله و در کتاب بافعال صحیح و امور ناشایست و شیخ ابو جعفر طوسی

الاموال و الاوله و غیب نماید

سنگین است
سخت است
سخت است
سخت است
سخت است
سخت است
سخت است
سخت است
سخت است
سخت است

فخص احوال او در این نحو است ای پسر از ما مگر آمد آخته شده یعنی میواید از زنا یا شراب
 شیطان گفتند بر سو خدا در میان بنی آدم شریک شیطان میباشد حضرت صواب است
 علی بن ابی طالب فرمودند بخوانند این قول خدای تعالی را و شاکریم الا موال و اولاد یعنی
 شریک شوای شیطان بنی آدم زاد در موال و اولاد که نرینند کان خالصه فادست نیستند
 نخواهد بود **بیشتر** از الله حرم الحجة کونایم حضرت مجرم ساختن خدا پنجا
 هشتاد و نه مرتبه است که در طول زمان بسیار باشد نه حرام ساختن و این نیز اگر کرد
 حرام نایمی باشد بعضی عاصی است اجابت که بزور ایمان عملی از مشکل میشود چنانچه
 رجوع ایشان بهشت خواهد بود و اگر چه مکشایشان در دوزخ بطول کشد بدین مباد
 بکفظة منقوحة ذال منقوطة مکسوه و یا ممشده فعل است معنی فاعل ازین بفتح باو
 مدالف که معنی شش است فاله الف موس البندی که ضی لرحل لفاحش من البند و هو الکلام
 البیع قبل الجاء مراد بان یا معنی ظاهر است که کجیا باشد چنانچه در پیش اول مذکور
 شد یا مراد بچنان است که یا بچنان داشته چنانچه میگویند فلان کجی است تا از آن خبر
 میکنند بچند الالفته میبواند بود که بضم لام و سکون عین نقطه دارد و فتح ناء بعد و نقطه
 ثانی بود باشد معنی ملغی یعنی نداخته شده کباب از آن تا مخلوق شده چنانچه
 گذشت میبواند بود که بضم لام و فتح عین نقطه معنی کباب است که نون منقوچه بوده
 باشد از لغت یا بمعنی که عادت او آن باشد که لغت مردم میگوید باشد یا آنکه مردم او را
 میگویند باشد غایت خبث ذات که داشته باشد و در کتاب یا کتاب و در آنست که فعل
 بضم فاء و سکون عین از صفات مفعول است بفتح عین از صفات فاعل همزه و همزه که
 سکون هم معنی من همزه است بفتح هم معنی من همزه است بالناس هم چنین لغت و لغت
 بفتح عین و سکون است یعنی هر جمله کلامه **و دیگر** اگر چه در این مقام احتمال دیگر نیز
 باقی است که مصنف نام ظله ذکر آن نکرده اند و آن که لام و فتح ناء یا که عین نقطه دارد

حدیث پست چهارم روایت شده است بسندی که اتصال یافته است شیخ
 بزرگوار عثمان بن یثوب کلینی را بعضی اصحاب از احمد بن محمد بن خالد البرقی که در حدیث پست هجدهم
 احوال ایشان مذکور شد از عثمان بن عیسی عاصم کلینی که مکتبی با او عهد است از و کلام
 معتمد علیه السلام موسی کاظم علیه السلام و اگر چه در من هبت فاقنی بوده اما کسی که از علمای
 رجالیست بن احتمال راه داده که او از جمله جماعتی باشد که علی اتفاق دارند و در آنکه
 روایت ن از ایشان بصحت رسیده صحیح است و نقل است که در کوفه منزل داشت شیخ
 خواب بد که در خواب امام حسین علیه السلام میباید احرام حاکمیت انجام مقام داشت تا
 شد و چند جلد کتاب در علم فقه حدیث با و نسبت یافته از ابن محمد بن عبد الرحمن بن ادریس
 که شیخ اصحاب بصره بود و ثقة و جلیل القدر است مصنف چند جلد کتاب فقه امام
 جعفر صادق و امام موسی کاظم علیه السلام استعجاب یافته و از ایشان حدیث روایت کرده از ابان
 ابن عثمان تابعی که بعد مت امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم
 السلام رسیده و علمای رجال ضعفش دانند از سلیم بن قیس که مکتبی با او صفاقت
 و کتابی در حدیث تصنیف دارد و از اصحاب امیر المؤمنین علی علیه السلام بود و بعد
 امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین و امام محمد باقر علیهم السلام استعجاب یافته است
 از امیر المؤمنین علی علیه السلام که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله حرم الجنة
 علی کل مخاش بدی قبل الحیاة الا بیال بما قال ولا بما قبل له فانك ان فقتلتم بعد الا
 لغیر او شرک شیطان قبل یا رسول و فی الناس شرک شیطان فقال صلی الله علیه و آله
 اما تقرؤ قول الله عز وجل و شارکتم الاموال و الاولاد فی حرام کلکم مع نظام در ضمن
 آغاز و انجام آغاز مشتمل بر دو بیتش پیش اول گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله
 که حضرت عزت حرام ساخته است خول بهشت را و هر خشکویی که حیاتی که هیچ
 نکند در آنچه میگوید و در آنچه میگوید و میگوید بد و مستحق که اگر در مقام تفتیش

بدرستی که در حدیث پست هجدهم

بنوریکه از مشکوه هدایت ایشان مفیس است برآه در آمده ایم و میگویم که چون دل مبارک
 اشرف که مشرف دیگر عرفان بود و در صفات و صفات بر جمع لها از یادش داشت است و آنحضرت
 بان حال همین شد بود که فرار شرع حکمت و بنای دین و سنت باشد پس هدی و جوی که
 منتظر است و اسالی باشد نه عسر و اشکال تا چاره بود او را که از مرید و اتصال بجانب
 بعضی خصیها الی نزول نموده بعضی حظوظ نفسا الثقات نماید یا آنچه از جناب خدا در معرفت
 امتحان یاد آمده بود و مکلف باشد از احکامی که لازم بیشتر است پس هرگاه مرتکب چیزی
 از آن پیش از عبادی از آن بر این بدول ایشان در نیست بواسطه نهایت صفا و نورانیتی
 که داشت از آن منافع پیشند و اگر هر چند وقت در صفا اشیا بیشتر است تا اثر کند و در آن
 زود نظر ظاهر میشود و آنحضرت صلی الله علیه و آله هرگاه احسب پیغمبر از آن متکرم خدا را بر
 نفس خود نگاه بزرگ میدهند در مقام استغفار و طلب آمرزش از آن در میباشند تا اینجا و
 خلاصه کلام فاضل ضیاء و در کتاب مصابیح زبده العارفين شيخ جمال الدين عبد الوزاف
 کاشی و در این مقام کلام است بغایت لطیف که بواسطه خوف بطول انجامید کلام در مقام
 ذکر آن شد و الله اعلم **سپست و سپهر** در ذاب است است است که مقصود
 است شیخ صدیق محمد بن ابوبکر از جعفر بن علی بن الحسن الکوفی از جده او حسن بن علی بن عبد الله
 بن الجعفر از اسماعیل بن مسلم از امام یحیی ناطق امام جعفر صادق علیه السلام از اباء بن ترکان
 آنحضرت بزرگ معلوم سلام الله الملائکة فیوم از امیر المؤمنین است الله الغالب علی الخلق
 طالب علیه السلام که آنحضرت فرموده اند قال رسول الله صلی الله علیه و آله عجبت من یحیی
 من الطعام مخافة ان لا یکن لا یحیی من الدنوب مخافة من النار یعنی عجب دارم از کسی که در
 میکند از طعام از ترسانند که مبادا مرض یاد رود با و عاید شود چگونگی بر همین میباشد از کما
 از ترسانند و در رخ و مخفی نمائند که اطلاع همیشه که معنی بر همین کرد دست بر جناب از کما
 مجاز است از باب شاکل بفرم سابق که جهت ران معنی خود استعمال یافته است خدای

در این مقام کلام در مقام ذکر آن شد و الله اعلم

بکار و یکر میشد انداز امور بکه لازمه زندگی است مثل خوردن غذا یا ایشان
 اینها میباشد حلاله یا مثل آن امر از امور مباحه ناپوشن خوگناه بزرگی بیشتر اند
 و خطا عظیمه میداد در حال و مقام استغفار در می آمدن امرزش انرا از خدا خودی
 خواسته اند بمنینه که بعضی خدا بندگان را بابت نیاید اگر کسی که نظر خدا ایشان
 باشد دانند که خدا ایشان را می بیند آنچه با کمال شرب و جوع مشغول شوند که
 نظر مردم کما کار و مستحق علامت بنمایند پس چه کار در کماهی که این امر نسبت ^{بصفا} و صفا
 و فالک جمع مالکان قوع یا بابت یا این اشارت کلام محصره که اقر لیغان علی قلبه و این
 لا استغفرن فی الیوم سبعین مره و قول او علیه السلام که حنا الابرار استیارات المقربین این
 بقره خلاصه کلام صفا کشف لغه و قاضی خیا و صاحب تفسیر انوار التذکره و شرح کتابها
 که هم از صفا او است جاتی که شرح حد پیغمبر که اقر لیغان علی قلبه و این لا استغفرن
 فی الیوم مره مترا کشف که عین در لغه بمعنی عزم و ابراستعمال یافته و غان علی کذا
 بمعنی عطاء علیه یعنی پوشید بر او و ابو عبید که از اثر لغه است بر اینوجه این حدیث
 را معنی کشف است و مستکه در پوشیدن از چیز بر او می پوشید و او از اصعب ^{است} بزرگ است
 که از معنی این حدیث سوال از او کرده اند و جواب آن بسا اید گفت در باب که روایت شده
 این حدیث در باب دل پیغمبر است معنی گفت اگر غیر دل پیغمبر صلوات الله علیه حاله بود در
 مقادیر اینها و برای خود می چون دل مبارک جناب مقدس نبوت صلوات الله
 علیه الرحمت است نمیتوانم توقاضی کو بدین حدیث خیر و هدای صعبه را که در این مقادیر
 ادب نمود در مقام العظیم و بزرگ داشتن دل شد است که حضرت عیسی علیه السلام
 وحی و منزل تیززل خود ساخت و بدستیکه دریافت این معنی را مرتب است که در این
 بر این باب و اصحا قال صد است طریقی و صواب اینها را حقیقه و اینها حال مقصود و توضیح
 آوردن آن نیست مگر حق مشایخ صوفیه که از داران این مرقب و اسرار و حقا اینها

درون و بیجا

بغیر از این
نوعی

و عصیان نمودم بچشم خود و اگر مشتت توان لغو میگفت که هر ایند که و میگردد
عصیان تو کردم بگوش خود یعنی مو که بنا است شنید شنید و اگر بخواستی بفرست
بزرگی تو نمم که هر ایند مرا میگردد که هیچ نمیشناختم شنید در صحیفه کامله که منسوب
بامام ابوحنیفه امام زین العابدین علی السلام از این قبیل ضربات بسیار واقع است که اشعار
برصد و عصیان از ایشان صلوات الله علیهم و ذیل آنکه از حضرت مفاد است نبوی صلی الله
علیه و آله نیز حدیثی چند و این شد است که بحسب ظاهر شعار بر عدم عصمت آنحضرت دارد و
از اینجمله روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در باب استغفار از کتاب کافی از امام
جعفر صادق علیه السلام که آن رسول خدا صلی الله علیه و آله کان یوم یوم الله عزوجل کل
یوم سبعین مرتبه یعنی بدین سخن که رسول خدا صلی الله علیه و آله رجوع نمودند از معاصی و کرد
ناشایست بگو خدای که غزواتت بزرگ هر روز هفتاد مرتبه و اهل سنت نیز در کتب حدیث
خود روایت کرده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که این استغفاره و
اثوب الیه الیوم اکثر من سبعین مرتبه یعنی بدین سخن که من استغفار می نمایم و طلب آمرزش میکنم
از خدای خود و رجوع میکنم بسوی او از معاصی و در روزگندیشتر از هفتاد مرتبه و امثال این
روایات و عبارات در طرف سنی و شیعه بسیار وارد است و خبر جوانی که رخصت این خواند که
استکه بهاء الدین علی بن علی اربلی جامع کتاب کشف الغم و در کتابی که در افاده آن کرد
و ان استکه انبیا و ائمه علیهم السلام بر وجهی سالوک نمیداشتند که جمیع وفات عمر ایشان
مستغفری یاد خدا بود است چنانچه در لهای خود و اذان قاری نمیداشتند و مخاطرها
ایشان متعلق بلاء اعدا و سر بوجاه عالم بوده و ایشان خود همیشه در نظر بصر خود داشتند
در مراقبت و مواظبت او و بصره اند چنانچه امیر المومنین علیه السلام فرموده اند عبد
الله کانک تراه فان لم تره فانه قد برک یعنی عبادت خدا تمام نمای چنانچه در کتاب او
چرا که او را زنده بینی یعنی بدین سخن که او را می بینید پس چو از این مرتبه رفته فرود می آید مستغفر

این سخن
در کتاب
کافی
از امام
جعفر صادق
علیه السلام

متا و شود. همانست بر آنکه در حضرت فرمود **ثُمَّ كَلَّمَكَ اللَّهُ** هر یک از اینها در آن
 سائر هم الاصلها را **بَعْدَ مَا** یعنی قمار برای تو که هر کجا یا مردم و اب و روحی اندازند
 با نفس در روز چندی **بَعْدَ مَا** آنچه از زبان ایشان در وجود می آید نیز روایت شده است
 از آن حضرت **صَلُّوا لِلَّهِ عَلَيْهِمْ** که من گمان کنم با الله و ایوم الاخر فلیقل خیرا و
 لیکن پیغمبر هر کس ایمان آورد است بخدا تعالی او روز قیامت باید که بگوید آنچه
 متضمن خیر است یا ساکت شود که از آنکه بغير آنچه متضمن خیر و دیگران باشد کلام
 نماید که در تکلم خطرناک است دیگر احادیث در این باب بسیار وارد است که ذکر آن خوب
 نمطون **بَعْدَ مَا** لَمْ يَلِكْ يَلْبِقْ **فَصَحَّ** الود **وَصَلَّ** **بَعْدَ مَا** لیکن بسیار که تفسیر
 معنی منع در او می شود و بان **عَبَّاسًا** متعدی می شود و **بَعْدَ مَا** چنانچه در اینها شده زیرا
 که **لَمْ يَلِكْ** اینجا با این معنی است که **لَمْ يَلِكْ** و طار در اینها بر بعضی علما مجتبی هست که در
 شرحی که بر حاشیه خط نوشته ام ایراد آن شده که اراده آن داشته باشد بکتاب
 مذکور رجوع نماید و **فَرَّقَ** **بَعْدَ مَا** و **بَعْدَ مَا** می تواند بود که بطریق اضافه مصدریه
 ظرف خوانده شود چه در ظرف توسعه هست و می تواند بود که فراق بنویسند خوانده شود که
 ظرف صفت او باشد بر این وجه خوانده شد است **بَعْدَ مَا** **فَرَّقَ** **بَعْدَ مَا** و **بَعْدَ مَا**
بَعْدَ مَا باید دانست که آنچه صد اینست متضمن اینست یعنی قول حضرت که **وَابَانَ عَلَيَّ**
خَطِيئَتِكَ مجرب هم موافقت ندارد بقول **بَعْدَ مَا** که قائل بعصمت ائمه است
 عشر علیهم و مثل این عبارات که ظاهر یا نماندند بصره عینه که از ائمه اطهار
 نقل آن بصحت سید بسیار واقع است چنانچه روایت شده است از امام موسی کاظم که
 در سجده شکر میفرمودند **بِعَصِيَّتِكَ** **بَعْدَ مَا** **لَوْ شِئْتَ** **عَرَضْتُ** **عَصِيَّتِكَ** و **عَصِيَّتِكَ**
بَعْدَ مَا **لَوْ شِئْتَ** **عَرَضْتُ** **عَصِيَّتِكَ** **بَعْدَ مَا** **لَوْ شِئْتَ** **عَرَضْتُ** **عَصِيَّتِكَ**
 خدا را عصیان تو کردم بزبان و اگر میخواستی بفرستی و بزر تو فرست که هرگز مرا نکند میکردی

در این کتاب
 در باب عصمت ائمه
 در حدیثی که در این کتاب
 در حدیثی که در این کتاب